

## از نامه های رسیده

صفحه ۱۸

## در عرصه ی جنبش جهانی کمونیستی

صفحه ۱۸

## از هر در سخنی

صفحه ۱۸

## سالی دیگر با عزمی دیگر!

یک سال پیش، جنبش دموکراتیک ضد رژیم جمهوری اسلامی با عظمتی بی نظیر حاکمیت استبدادی این رژیم را در محکمه ی عدل توده ها در خیابان به چالش کشید. این جنبش در ابعاد میلیونی و با جان سختی ۸ ماهه و دادن صدها قربانی و هزاران زندانی و تحمل شکنجه های فاشیستی و سادیستی شکنجه گران رژیم، بار دیگر به جهانیان اعلام نمود که از جمهوری شکنجه و اعدام اسلامی بیزار است و خواهان زنده گی در عزت و شرف و برابری و آزادی است و برای رسیدن به این هدف از بدل جان نیز دریغ نمی کند.

این جنبش نشان داد که حاکمان از نظر استراتژیک ببری کاغذی هستند. جنبش توده ای ماهیت فاسد رژیم و عمل کرد وحشیانه

ی آن را به تمامی برملا ساخت. به طوری که دیگر این رژیم قادر به پاک کردن چهره و دستهای آلوده اش به خون جوانان و زنان و مردان مبارز، نشده و در کثافت طبقاتی اش تا نابودی غوطه خواهد خورد. و اما از نظر تاکتیکی بار دیگر مشخص شد که رژیم ببری است واقعی و لذا در مقابل با آن نباید بی گذار به آب زد! در مقابل درنده گی رژیم باید آماده گی به وجود آورد و در یک جنگ طبقاتی مرگ و زنده گی نمی توان چشم بسته وارد میدان مینی شد که دشمن برای نابودی مبارزان جنبش کاشته است. پس از تقلب انتخاباتی و مشاهده ی میلیونها مردم عصبانی، رژیم جمهوری اسلامی با تمامی توان خود وارد این جنگ شد، در حالی که جنبش "رنگین" بقیه در صفحه دوم

## بربریسیم و مقابله ی توده ها با آن!

حوادث ماههای اخیر در جهان و عمل کرد امپریالیسم آمریکای صهیونیسم بار دیگر نشان داد که نظام سرمایه داری در فاز امپریالیسم فراملی ها جز توسل به بربریسیم پسامدرن قادر به ادامه ی حیات نیست. در قرن بیست و یکم و عصر انفورماتیک و تبدیل جهان به دهکده ی اطلاعاتی و دسترسی بیش از پیش توده ها در سطحی جهانی به حوادث و روی دادها، سیاستها و عمل کردهای نظام جهانی سرمایه، زمینه را برای چنین شناخت و متعاقب آن مقابله ی توده ها با این بربریت آشکاری فراهم ساخته است.

این بربریسیم گرچه ماهیتا تداوم بربریسیم کهن عصر جاهلیت و برده کردن انسانهاست، اما از نظر شکل به دلیل مبارزات چند هزار ساله ی انسان مولد و زحمت کش و قیامها و

انقلابات متعدد علیه نظام های استثماری و ستم مالکان وسایل تولید و مبادله و پیش روی بشریت مترقی از حیطة ی ضرورتها به قلمرو آزادی، اجبارا به تغییر روش متوسل شده است. دیگر به نام آسمان نمی توان عمل کرد خود را توجیه نمود. بربریسیم پسامدرن بیش از پیش به سوی پدیده های زمینی نظیر "مبارزه علیه تروریسم"، "تامین حقوق بشر"، "دموکراسی"، "لیبرالیسم اقتصادی" و غیره روی آورده تا بتواند بربریسیم کهن را این بار در ابعادی به مراتب گسترده تر در جهان در اشکالی نوین تحقق بخشد. نگاه کوتاهی به عمل کرد امپریالیسم آمریکا و شرکاء اش در دهه ی اول قرن حاضر، گواهی است بر این مدعا که اینان دست زدن به هر نوع جنایتی برای پیش بردن مقاصد جهان خوارانه بقیه در صفحه چهارم

## نکاتی پیرامون تجدد طلبی و مذهب بویژه در ایران

### تجدد طلبی و جنبش های رفورماسیونی مسیحی

۱ - تجدد طلبی که از تاریخ آغاز آن نزدیک به پانصد سال می گذرد، بر پایه نیاز و خواست انسان برای رهائی از سنن خرافاتی، اندیشه های متافیزیکی و راه و روش استبدادی بنا شده و در طول تاریخ رشد و توسعه یافته است. این روند رهائی بخش خواهان آزادی انسان ها از یوغ و محدودیت های استبدادی خانواده، محل کار در جامعه، دین و مذهب و بالاخره دولت می باشد. در نتیجه تجدد طلبی انسان را برای استقرار کامل اصل جدائی دین و مذهب از دولت و گسترش عرفیگری (سکولاریزاسیون) رادیکال آماده ساخته و شرایط را برای رشد شکل های نوین سیاست و حکومت در جامعه مهیا می سازد.

۲ - بر خلاف حامیان پیش اروپا محور و پسا - مدرنیست ها، تجدد طلبی (و دموکراسی و عرفیگری منبعت از آن) از تبعات و پی آمدهای تحول (و یا انقلاب) در تعبیر دینی و مذهبی نیستند، بلکه هدف آنهایی که روایت ها و قرائت های متنوع و جدیدی از دین و مذهب و دیگر اندیشه های متافیزیکی ارائه می دهند، این است که تعبیر خود را با الزامات و ضرورت های تجدد طلبی جاری منطبق سازند. به عبارت دیگر، جنبش رفورماسیون (عروج پروتستانتیسم) عامل رشد و توسعه سرمایه داری نبوده و بر عکس معلول و فرآورده توسعه بقیه در صفحه ششم

سالی دیگر ... بقیه از صفحه اول

کمان" بدون تدارک قبلی و به صورتی غیرمنسجم و پراکنده وارد نبردی سخت با دشمن غدار و جان سختی شده بود. این حقیقت ساده را برخی از نیروهای سیاسی آگاهانه و یا ناآگاهانه از دیده فروبسته و به غلط "رنجین کمانی" جنبش را نشان قدرت و نه ضعف آن می پندارند! درحالی که تجربه بار دیگر نشان داد که چنین جنبشی توان ضربه زدن قاطعی به رژیم استبدادی را نداشت و درآینده برای رودروئیهای دیگر با رژیم، باید با آماده گی بیشتر و صف مبارزاتی منسجم تری وارد نبرد شود.

این آماده گی به چه معناست؟

دردرجه ی اول و از نظر ذهنی بدین معناست که خیال واهی درمورد "اصلاح" رژیم نداشت و به دنبال جناح بورژوازی لیبرال و جنبش "سبز" اش نیافتاد. چراکه موسوی و کروبی به عنوان سردمداران این جناح از بورژوازی، بارها به حفظ نظام جمهوری اسلامی ایران سوگند خورده و نگران آند که جناح رقیب شان در قدرت با اشتباهاتی که می کند، کلیت رژیم را درخطر سقوط قرار دهد! شعار آنها "جمهوری اسلامی ایران، نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم!" است.

فرصت طلبان راست و "چپ" درمیان نیروهای سیاسی و بورژوازی دراپوزیسیون نظیر سلطنت طلبان و روشن فکران مصلحت جو و مصلحت اندیش که درک غلط و یا ناقصی از مبارزات طبقاتی دردرون ایران و درسطح جهانی و مشخصا در رابطه با اختلاف بین دولت ایران و دولت آمریکا دارند، سیاست "ازاین در تا به آن در فرج است" را درپیش گرفته و بار دیگر می خواهند ثمرات خون جوانان مبارز ایران را دربارگاه سرمایه داران ارزان بفروشد.

اما حتا سرنگونی رژیم هم به خودی خود کافی نیست و همان طورکه انقلاب مشروطیت و انقلاب ضد سلطنتی ۵۷ نشان داد بدون داشتن آلترناتیو حکومتی جای گزین رژیم جمهوری اسلامی، آلترناتیوی که هدفش خدمت به سازنده گان اصلی ایران یعنی کارگران و زحمت کشان باشد، دیر یا زود بساط استثمارگری و ستم گری بورژوازی به راه افتاده و در اشکال دیگری غیر از حاکمیت دین بر دولت و مثلا تحت عنوان "جامعه سکولار" به اقلیت استثمارگر خدمت خواهدکرد. بنابراین:

**جنبش یا مبارزات توده ای درسال و یا درسال های پیش رو باید از نظر ذهنی مصمم به تحقق این دید باشد که با سرنگونی و**

**درهم شکستن قدرت دولتی رژیم،"تمامی قدرت به دست توده ها" بیافتد.**

اما آماده گی ذهنی، تنها لازم است و نه کافی! لذا در درجه ی دوم سازمان یابی و حرکت متحد با برنامه و نقشه قرار می گیرد. ناگفته پیداست که اگر مثلا دریک کارخانه و درمبارزات به حق کارگران علیه سرمایه دار صاحب کارخانه، حتا براساس توافق بر سر تحقق یک خواست مشخص، چنان چه کارگران به طور فردی و یا گروهی با کارفرما روبه رو شوند، به آن نتیجه نخواهند رسید که همه باهم و متحداً در برابر کارفرما قرار گیرند. طبعاً باتوجه به تغییرات اجباری که در جریان عمل جهت پیشبرد مبارزه ضرورت یافته و نیروهای مبارز باید آنها را به حساب بیاورند، هرچه رهبری مبارزات و جنبش توده ای متمرکزتر بوده و به موقع بتواند ره نموده ای مشخص درستی به جنبش ارائه دهد، بدون تردید موفقیت بیشتری نصیب آن حرکت توده ای خواهد شد.

برعکس، وجود تشکلهای مختلف با شعارهای متفاوت و عمل کردهای مجزا، جنبش و مبارزه ی توده ای را از نفس می اندازد و هماهنگی را درمبارزه علیه دشمن مشترک ضعیف کرده و حتا از بین می برد. به این اعتبار در ادامه ی مبارزات توده ای، ضروری است حداکثر تلاش برای سازماندهی و ایجاد ستاد واحد رهبری کننده ی مبارزات مورد توجه کلیه ی نیروهای مبارز قرار بگیرد. بدین ترتیب:

**سازمان یابی توده ها در تشکلهای ویژه ی خود و تلاش حداکثر برای این که این تشکلهای زیر رهبری واحدی عمل کنند، تضمینی است جدی و موثر در پیروزی مبارزه.**

باوجود این، کلیه ی این تدارکات ذهنی و عینی بدون داشتن سبک کار مبارزاتی درستی که جواب گوی وضعیت عینی موجود باشد، نمی تواند پیروزی را به بار بیاورد. از جمله نمی توان توده های مردم و به ویژه کارگران و زحمت کشان را هر روز جهت اعتراض به خیابانها کشاند و پس از دادن تعدادی تلفات و دستگیری، همین عمل را فردا و فرداهای دیگر تکرار کرد و چنان اندیشید که با این کار دولت حامی سرمایه داران از هم فروپاشیده و مردم به پیروزی خواهند رسید. پیروزی بردشمن غداري نظیر رژیم جمهوری اسلامی، بدون داشتن نقشه ی عمل درست ممکن نیست. همان طور که دریک رقابت ورزشی، فرد و یا اکیپ باید رقیب یا رقبای خود را شناخته و بر نقاط ضعف و قوت آنها با دقتی تمام آگاه شود تا

بتواند با وارد کردن ضربه به نقاط حساس ضعف رقیب بر او چیره شود. در نظر گرفتن این واقعیات در جریان مبارزات سیاسی نیز امری بدیهی است. در انقلاب مشروطیت، این بست نشستن تشستن مراجع مذهبی در سفارت انگلستان نبود که مشروطه خواهان را به پیروزی رساند. مقاومت جانانه ی انجمن تبریز و نهایتاً دست زدن به مقاومت مسلحانه بود که تدریجاً راه را برای شکست و فراری شدن محمدعلی شاه و فتح تهران فراهم ساخت. در انقلاب ضد سلطنتی و دموکراتیک ۱۳۵۷، این نه صرفاً تظاهرات خیابانی، بلکه از جمله از کار انداختن چرخ تولید توسط کارگران در بسیاری از کارخانه ها و نهایتاً اعتصاب کارگران نفت بود که کمر رژیم را شکست و با قیام روزهای ۲۰ - ۲۲ بهمن تومار زنده گی نظام سلطنتی درهم پیچیده شد.

هر طبقه و قشری سبک کار ویژه ی خود را در برخورد به مسائل جامعه و حل آنها دارد که از جهان بینی اش و شرایط زنده گی اجتماعی اش ناشی می شود. از جمله این که دانش جو و کارگر نمی توانند پیوسته طرز مبارزه ی یک سانی داشته باشند.

طبقه ی کارگر از شرکت در "جنبش به خاطر جنبش" بی زار است. طبقه ی کارگر از هر جنبشی برای رسیدن به اهدافش، اعم از موقتی یا دائمی، استقبال می کند. در جنبش ضد رژیم سال گذشته و با شعارهایی که در آن مطرح شدند، طبقه ی کارگر نه منافع مستقیم بلا واسطه و نه منافع درازمدت داشت. حتا مبارزه برای حقوق دموکراتیک که به نفع طبقه ی کارگر نیز می باشد، در شرایط کنونی، چنان چه رهبری این مبارزات به دست بورژوازی باشد، قابل تحقق نیستند. صدسال مبارزه برای دموکراسی در ایران نشان داده است که تحقق دموکراسی بورژوائی کلاسیک هم در ایران ناممکن است. بورژوازی ایران مستبدتر از آن است که به حقوق دموکراتیک تن در دهد، چون که محصول دوران انحصارات هار سرمایه داری است. به علاوه مداخلات امپریالیسم بربرمنش جهانی در منطقه ی حساس خاورمیانه که ایران در مرکز آن قرار دارد به حدی است که جز عوامل وابسته به خود را در قدرت - و اگر نتواند مرتجع ترین جناحهای طبقه ی حاکمه را - تحمل نمی کند و بدون وقفه در امور ایران مداخله می نماید.

در چنین شرایطی دلیلی وجود ندارد که طبقه ی کارگر باتمام وجود در زیر شعارهای پوسیده ی "جنبش سبز" نظیر "یا حسین یا میرحسین" رفته و به گوشت

**جنبش توده ای بدون رهبری انقلابی، به ناکامی کشیده می شود!**



▶ دم توپ بورژوازی لیبرال تبدیل شود و قوای خود را ازدست بدهد. طبقه ی کارگر نسبت به مسائل دموکراتیک در ایران بی اعتنا نیست. در سال گذشته طبقه ی کارگر یک دم از مبارزه علیه سرمایه داران و نظام حاکم در عرصه ی مطالباتی و دموکراتیک، دست برداشت و با تحمل مرارت‌های فراوان در جهت متشکل ساختن خود گام‌های موثری برداشت. در این مبارزات هم مسائل معیشتی و هم مسائل دموکراتیک مربوط به طبقه ی کارگر و اقشار زحمت کش جامعه مطرح شدند. امری که نشان داد طبقه ی کارگر از مبارزه برای دموکراسی دست برداشته است. بخش‌های آگاه طبقه ی کارگر به دفاع از خواسته‌های به حق زنان و دانش جویان برخاستند. این مبارزه ای است بر سر دموکراسی پی گیر و حقیقی و نه دموکراسی نا پی گیر و کاذبی که جناح بورژوازی لیبرال ایران خواستار آن است.

بدین ترتیب: طبقه ی کارگر در مبارزه علیه نظام بورژوائی حاکم در سطوح مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گام برداشته و خود را برای نبرد نهائی آماده می کند. این نبرد هم گرچه از مراحل مختلف می گذرد ولی در کلیت اش :

**ایجاد آماده گی برای کسب قدرت از طریق بسیج هرچه بیشتر خود طبقه و دیگر زحمت کشان و متشکل شدن آنها، دست زدن به اعتصابات سراسری کارگران و زحمت کشان و نهایتاً قیام جهت براندازی سلطه ی سرمایه داران می باشد.**

در این مبارزه ی تاریخ ساز طبقه ی کارگر هم از کمبودهای جدی رنج می برد.

**اولاً** از نظر آگاهی طبقاتی به دلیل ضعف نیروهای پیشرو طبقه ی کارگر هنوز به درجه ای از آگاهی نرسیده است که دشمن اصلی خود یعنی نظام سرمایه داری را بشناسد و نسبت به طبقه ی سرمایه دار و حاکمان این طبقه دچار توهمات مختلفی نباشد. نیروهای آگاه طبقه ی کارگر برای از بین بردن این کمبود در سال‌های در پیش رو باید برفعالیت خود در درون طبقه بیافزایند.

**دوماً** به علت وجود استبدادی کور و افسارگسیخته که روزانه هزاران بار حقوق مردم را در پای دیو قلدردنشی طبقاتی سرمایه به دارمی کشد، طبقه ی کارگر هنوز قادر به متشکل شدن در سطح محیط کار و سراسری نشده است و مبارزاتش خصلت سراسری و یک پارچه به خود نگرفته است. در سال جدید باید برای رفع این کمبود، لحظه به لحظه گام برداشت و از سختیها و مرگ نهراسید.

**سوماً** و این مهم ترین کمبود در جنبش آگاهانه ی طبقه ی کارگر می باشد که بورژوازی جهانی، و در ایران بورژوازی و مذهب در خدمت طبقات ارتجاعی، پیوسته نویددهنده گان جامعه ای آزاد از استثمار و ستم طبقاتی را با چماق و نان قندی به انحراف می کشانند. آنها نیروهای چپ را نسبت به حقانیت تئوری هدایت کننده ی علمی طبقه ی کارگر بدبین ساخته و انحرافات نظیر تجدیدنظر در مارکسیسم (انواع رویزونیسم)، اپورتونیسم راست و چپ در سیاست، دکماتیسم، آنارشیزم در شیوه ی تفکر، به دنباله روی از تئوریهای مشکوکی که جز ایجاد تفرقه در جنبش کارگری نتیجه ای تا به حال به بار نیاورده اند، می کشانند. جنبش کمونیستی ایران هم اکنون به تفرقه ای وحشتناک کشانده شده و عناصر برخاسته از خرده بورژوازی در درون این جنبش، نقش برجسته ای به نفع نظام سرمایه داری را بازی کرده اند.

نتیجه آن که جنبش کمونیستی از داشتن مغز فعال و قلب تپنده ی طبقه ی کارگر محروم مانده و سازمانهای چپ موجود از تشتت نظری و سازمانی رنج برده و نسبت به آموزشهای کمونیسم علمی لاقیدی گسترده ای را بروز داده اند. طبقاً این پراکنده گی و تشتت نظری و سازمانی را در درون طبقه ی کارگر اشاعه داده و آنرا از تبدیل شدن به طبقه ای برای خود محروم ساخته و لذا طبقه ی کارگر نیز در درون خود از تفرقه و پراکنده گی رنج می برد.

باتوجه به این که جنبش توده ای در سال گذشته با هدیه ی خون زنان و پسران جوان، ضعف خود را در فقدان رهبری این جنبش توسط نیروهای انقلابی ضد رژیم نشان داد؛ با عطف به این که سردرگمی جنبش را شعارهای متنوع و ضد و نقیض مطروحه در آن آشکار ساخت؛ در سالهای جدید با تلاش در رفع کمبودهای طبقه ی کارگر است که می توان امید داشت جنبش توده ای گام انقلابی دیگری در هرچه سراسری و رادیکالتر شدن برداشته و برای اولین بار و طی مبارزه ای جانانه، ساحت جامعه ی ایران را از لوٹ وجود طبقات استثمارگر و ستم گر با قیامی پیروزمند پاک کند. این طبقات حقوق انسانها را وحشیانه زیر پا گذاشته و خواهند گذاشت. اینان، زنان را که تولیدگر اصلی جامعه بوده و تنها با تولید و تربیت انسان، حرکت رشدیابنده ی جامعه را طی تاریخ تداوم بخشیده اند و در تولید نعمات مادی جامعه نیز نقش برجسته ای دارند، زیر سلطه ی مثنی ردل عقب مانده مذهبی قرار

داده و خواهند داد. اینان با کشاندن نیمی از افراد جامعه به زیر سلطه ی مردسالاری، بزرگ ترین جنایات قرون وسطائی را در مورد آنان مرتکب شده و از این طریق به تداوم حاکمیت طبقات استثمارگر و ستم گر خدمت خواهند کرد. اینان زنان ستم دیده و استثمار شده ی ایران را در زندانی به بزرگی ایران اسیر کرده و مذبحخانه تلاش کرده و خواهند کرد تا با اعمال ظلم و ستم بر زنان، زمینه را برای تداوم استثمار و ستم در کل جامعه فراهم نمایند.

اینها بخشی از اساسی ترین دلایل و تجاربی هستند که کلیه ی انسانهای شریفی که برای رهایی انسانها از سلطه ی طبقات مالک مبارزه می کنند، باید در سالهای پیش رو به دقت بررسی کرده و به دور از گروهی گری، خودمرکز بینی و تفرقه ستائی، با افکاری علمی و عزمی جدید وارد میدان مبارزه شوند.

اگر قرار است که فتح و شادی را کسی بر ما نبخشد؛ اگر قرار است که آزادی را بادست خود و در جریان پیکارهای بی امان بگیریم؛ آن وقت روشن می شود که بدون بلوغ فکری و بدون دادن دستهای مان به یک دیگر، چنین روندی طی نشده و بورژوازی در اشکال مختلف سالیان سال بر کارگران و زحمت کشان ایران حکم رانده و معجزه ای در رهایی آنان صورت نگرفته و درد و رنج از حد بیرونی را بر آنان روا خواهد داشت.

آیا حاضریم برای انجام این خانه تکانی بزرگ مصممانه اقدام کرده و در پیشگاه طبقه ی کارگر و تاریخ سر بلند بمانیم؟ سالهای پیش رو جواب حرکت و عمل کرد ما را نشان خواهد داد! برای کلیه ی کمونیست‌هایی که درد فقدان رهبری کمونیستی جنبش‌های توده ای در ایران را عمیقاً احساس می کنند و با خود مرکز بینی خط کشی نموده اند، لحظه ای درنگ هم جایز نیست. باید قاطعانه هم دیگر را پیدا کنند و "طرحی نو در اندازند". چراکه تنها اعلام درد کافی برای معالجه ی درد نیست. در بینش کمونیستی عمل کردن به دیدگاهها اهمیتی تعیین کننده دارد و "پراتیک معیار سنجش حقیقت است".

ک. ابراهیم - ۲۵ خرداد ۱۳۸۹



به من نگو چه می گوئی، به من بگو چه می کنی؟ **لنین**



بربریسیم و... بقیه از صفحه اول

(و در مورد صهیونیسم کشور گشایانه)، را حق مسلم وبی بروبرگرد خودمی دانند!

سیاست ریزی بوش پدر در اوایل دهه ی ۱۹۹۰ در مورد "نظم نوین جهانی"، برنامه ریزی برای گسترش نفوذ در کشورهای اروپای شرقی و برپا نمودن جنگ "ملی" دریوگوسلاوی و انقلابهای مخملی در دیگر کشورهای منطقه و از جمله در کشورهای منطقه ترکستان، برنامه ریزی برای ایجاد "خاورمیانه بزرگ" زیر سلطه ی آمریکا و بدین منظور از یک سو سازمان دهی عملیات تروریستی در حمله به آسمان خراشهای وال استریت نیویورک و ساختمان پنتاگون درواشنگتون و ایجاد هراس در میان مردم آمریکا از طریق فرستادن نامه های پستی آغشته به مواد خطرناک سمی و بیولوژیکی و منتسب نمودن این حرکات به "تروریستها"ی اسلامی القاعده از سوی دیگر؛ سازماندهی تبلیغات دروغین در مورد مجوز شدن دولت عراق به سلاحهای کشتار جمعی و حمله ی نظامی به افغانستان در اکتبر ۲۰۰۱ و عراق در مارس ۲۰۰۳ و اشغال این کشورها و کشته شدن میلیونها انسان در این دو جنگ و ویران شدن دو کشور و در ادامه ی تجاوزات، تبدیل پاکستان و به ویژه شمال و شمال غربی آن به میدان جنگی دیگری به بهانه ی حمله به مواضع القاعده و طالبانها و ریختن بمب به طور روزانه توسط هواپیماهای بدون سرنشین ساخت اسرائیل روی سر مردم عادی و به ویژه قتل عام زنان و کودکان، نظامی کردن آفریقا جهت حفظ منابع آن در دست انحصارات فراملی، تحریکات قومی در قرقیزستان و... همه و همه در راستای برنامه ی هول انگیز امپریالیستها قرار دارند.

از "سه محور شرارت" - عراق، ایران، کره شمالی - که نئوکانها به رهبری بوش پسر تر اشیدند و عراق را قلدنمنشانه به اشغال نظامی در آوردند، هنوز ایران و کره شمالی باقی مانده اند که دولت اوباما در ادامه ی سیاستهای دولت بوش پسر، مشغول توطئه ریزی مداوم علیه این دو کشور است. از جمله این که با برخورد یک اژدر به کشتی کره جنوبی و کشته شدن ۳۴ ناوی، کره شمالی متهم به انجام این عملیات شد، در حالی که دولت کره شمالی رسماً اعلام کرد که فاقد زیردریائی است که بتواند چنین اژدری را شلیک کند. ولی خانم کلینتون وزیر امور خارجه ی آمریکا و همئای ژاپونی

اش از "اثبات علمی" منتسب نمودن این عمل به کره شمالی دادسختن دادند و دولت چین را تحت فشار قرار دادند تا این "عمل" کره شمالی رامحکوم کند که آن دولت زیر بار نرفته و گفت نیاز به تحقیقات مستقل دارد.

حال اگر توجه کنیم که ۵۶ سال است که بیش از ۴۰ هزار نیروی ارتش آمریکا در کره جنوبی مستقر شده اند که به سلاح اتمی نیز مجهز می باشند، در حالی که یک سرباز چینی بعد از پایان جنگ کره در کره شمالی نمانده است و با توجه به این که در این ۵۶ سال دولت کره شمالی جز در رابطه با دولتهای کره جنوبی و ژاپون که دائماً علیه آن توطئه ریزی کرده اند و بعضاً کره شمالی مجبور به جواب دادن متقابل شده، به هیچ کشوری در جهان تجاوز نکرده است، ولی طی این مدت در محاصره ی اقتصادی - نظامی و فشارهای سیاسی دولت آمریکا قرار داشته و برای دفاع از امنیت خود اجباراً به ساختن بمب اتمی و راکتهای پرتاب موشک متوسل شده، آن وقت متوجه می شویم که تبلیغات گویلیزی رسانه های جمعی امپریالیستی در مورد کره شمالی به مثابه کشوری جنگ طلب صرفاً به منظور به زانو در آوردن این کشور صورت می گیرد. آیا این کره شمالی است که صلح جهانی را به خطر انداخته است و یا وجود ارتش آمریکا در کره جنوبی و ژاپون؟

محور شرارت دوم ایران است. امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل بارها رسماً اعلام کرده اند که در صورت کنار نگذاشتن غنی سازی اورانیوم در ایران، جنگ با ایران در دستور کار آنها قرار خواهد داشت و حتا ایران تهدید به بمباران اتمی شده است. امپریالیسم آمریکا تمامی تلاش خود را نیز در جهت تحریم اقتصادی و از جمله با آخرین قطعنامه ی شورای امنیت علیه ایران، به کار بست و از جمله حق تفتیش کشتی هائی که کالا به ایران می آورند و یا می برند را این قطعنامه مجاز شمرده است! بهانه ی این امر هم تلاش رژیم جمهوری اسلامی برای غنی سازی اورانیوم است که می تواند به ساختن بمب اتمی منجر شود. این هم همان سیاست نئوکانها در مورد پیشگیری است که دولت اوباما طابق النعل بالنعل در حال اجرای آن است.

عجبا! زرادخانه ی کشورهای امپریالیستی آمریکا، انگلستان، فرانسه و هم چنین انبارهای تجهیزات جنگی روسیه و چین پر از انواع سلاحهای اتمی و هییدروژنی و نوترونی است. ۴۰ سال است که آمریکا و روسیه بر سر کم کردن سلاحهای هسته

ای چانه می زنند، بدون این که تدبیری جدی درازبین بردن سلاحهای هسته ای شان اتخاذکنند. از همه وقیحانه تر این که امپریالیستها و مشخصاً امپریالیسم آمریکا تمامی کمکهای تکنیکی و مالی را برای این که دولت صهیونیستی اسرائیل مجهز به سلاحهای هسته ای بشود، به کار بست و دولت اسرائیل هم با این پشتیبانها در برابر هیچ نهاد بین المللی مورد قبول امپریالیستها نیز خود را مسئول ندانسته و به صورت دولتی یاعی هرچه دلش می خواهد می کند.

اگر به راستی بمبهای هسته ای خطری برای سلامت کل بشریت هستند - که هستند - عقل سلیم حکم می کند که کشورهای دارنده ی سلاحهای هسته ای باید پیش قدم شده و بدون هیچ قید و شرطی بخش عظیمی از زرادخانه ی اتمی و سلاحهای کشتار جمعی دیگر خود را از بین ببرند و "محض احتیاط" حداقلی از این سلاحها را برای مقابله با دشمن فرضی در آینده حفظ کنند تا دولتی جرئت حمله به آنها را نیابد و آنها را نیز در مرحله ی دوم که خلع سلاح کامل خواهد بود، از بین ببرند تا مردم جهان ببینند که آنها درازبین بردن سلاحهای کشتار جمعی صادقانه عمل می کنند. اما در عمل چنین نیست. آنها انبارهای خود را اساساً حفظ کرده اند و به تکمیل سلاحهای خود و از جمله موشکهای حامل سلاح هسته ای که بتواند از سپر دفاعی کشورهای رقیب بگذرند، می پردازند و در مقابل دیگر دولتهائی نظیر دولت ایران را حتا از غنی سازی اورانیوم می خواهند بازدارند تا انحصار این تکنیک را در دست خود داشته باشند. درست کردن نیروگاههای اتمی در آمریکا و اروپا برای تامین احتیاجات انرژی عین ضرورت است؛ ولی ساختن چنین نیروگاههایی در ایران و کشورهای پیرامونی جرمی است غیر قابل بخشش! برای اسرائیل و پاکستان و هندوستان که صاحب بمب هسته ای هستند و در پیمان عدم گسترش تسلیحات هسته ای نیز عضو نمی باشند و در مورد گسترش تسلیحات اتمی خود آزادی کامل دارند، هیچ مانع و رادعی وجود ندارد. اما مردم ایران باید در کمبود انواع مایحتاج خود به دلیل تحریمهای شورای امنیت، بسوزند و به سازند، چون که جمهوری فاشیستی اسلامی به خواستههای قدرتهای بزرگ امپریالیستی - به دلیل منافعی که دارد - سرفروود نیآورده است.

دامنه ی این فاکتها را می توان هم چنان ادامه داد. طبق کدام مصلحت و توافق جهانی، امپریالیسم آمریکا نزدیک به ۸۰۰ پایگاه نظامی در سراسر جهان درست کرده و



دست اهریمنان سرمایه دار از تجاوز به حقوق ۵. ۶ میلیارد ساکن کره زمین کوتاه خواهد شد. کمونیستها وظیفه ای بس سنگین در آگاه ساختن توده ها از خطر تداوم فزاینده ی بربریت سرمایه سالار برعهده دارند. اگر با حرص و ولعی که هم اکنون انحصارات فرامی در غارت منابع کره زمین درپیش گرفته اند و پنجمین غول نفتی جهان - برپیش پترولوم - با وارد کردن میلیونها بشکه نفت در روز به آبهای خلیج مکزیک نه تنها نان بسیاری از صیادان فقیر در منطقه را آجر کرده، بلکه خطر بزرگی را برای زیست محیط فراهم نموده است، ادامه یابد، آن وقت باید پذیرفت که نظام سرمایه داری مصمم است با رسیدن به آخر خط، کره آبی ما را از نشاط زنده گی محروم ساخته و فریاد زندگان را بگریه کشد. " گرجرخ به کام ما نگرند - کاری بکنیم تا نگرند!". ولی نمونه های بالا نشان می دهد که مردم جهان نخواهند گذاشت انحصارات امپریالیستی و دولتهای حلقه به گوش آنان، چنین جنایتی را به ثمر برسانند.

" آینده درخشان است و راه پرپیچ و خم ". سردمداران نظام سرمایه داری این آرزو را به گور خواهند برد که دنیا را بر سر سر نشینان آن خراب کنند!

ک. ابراهیم - ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۹



به تارنما های اینترنتی  
حزب رنجبران ایران  
مراجعه کنید و نظرات خود را  
در آنها منعکس کنید!

سایت حزب رنجبران  
[www.ranjbaran.org](http://www.ranjbaran.org)

سایت آینه روز  
[www.ayenehrooz.com](http://www.ayenehrooz.com)

سایت خبرنامه کارگری  
[www.karegari.com](http://www.karegari.com)

سایت رنجبر آنلاین  
[www.ranjbaran.org/01\\_ranjbaronline](http://www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline)

سایت آرشیو روزنامه رنجبر  
<http://www.yudu.com/library/16050/Ayeneh-Rooz-s-Library>

کشتیها به پهلو گرفتن در بندر اشود هم هیچ سلاحی درانهانی یابد و در اثر اعتراضات بین المللی مجبور می شود بخشی از محموله ی آن کشتیها را روانه غزه بکند و قطعنامه ای خشک و خالی هم که قرار بود علیه این تجاوز جنگی ارتش اسرائیل داده شود با فشار دولت آمریکا به آب رفته و بی بو و خاصیت می گردد! و اسرائیل به محاصره غزه ادامه می دهد!

به نظرمی رسد که این دلایل کافی باشند که امپریالیستها و صهیونیستها برای حفظ سلطه ی جابرانه ی خود بر جهانیان و ادامه به زورگوئی و چپاول آنان، راهی جز تکیه به زور درپیش ندارند و این کار را روزانه درپیش گرفته اند. این همان چیزی است که ما آن را ورود به حیطه ی بربریت پسا مدرن می نامیم.

اما به مصداق " هرکجا که ظلم و ستم باشد، مقاومت و مبارزه نیز وجود دارد"، اکنون برای مردم جهان روشن شده است که از نهادهای بین المللی زیر نفوذ امپریالیستها و دولت های ریزه خوار آنان کاری ساخته نیست. عملیات کمک رسانی به مردم غزه - که از جمله با شرکت تعدادی از یهودیان مترقی و مخالف ظلم و ستم دولت اسرائیل - سازماندهی شد، یکی از برجسته ترین حرکاتی است که توسط مردم کوچه و بازار برای مقابله با ظالمان و متجاوزان سرمایه در حال رشد است. طبقه ی کارگر جهان در این مورد نمونه های فراوانی از هم دردی و هم بسته گی را از خود بروز داده که دو نمونه ی آن یکی توسط کارگران راه آهن انگلستان در سال ۲۰۰۳ بود که حاضر به حمل سلاح به عراق نشدند و دیگری اقدام سازمان کارسراسری سوئد که از حمل کالا در جهت اسرائیل - سوئد برای مدتی محدود، امتناع نمود.

این حرکات هنوز به مثابه مشت نمونه ی خروارند. هرچه توده های بیشتری در سطح جهان در مقابل تجاوزات امپریالیستی - صهیونیستی بایستند، عمر بربریت آشکار این متجاوزان به حقوق انسانی به شمارش خواهد افتاد. تظاهرات کارگران و زحمت کشان در یونان و اسپانیا در مقابله با تصمیمات حاکمان در جهت انداختن بار بحران بر روی شانه های آنان، نمونه ی دیگری است از این روند انقلابی که باید هرچه شکوفاتر گردند.

زمان آن رسیده است که توده ها که سازنده گان اصلی تاریخ جامعه ی جهانی اند، به این قدرت لایزال خود پی ببرند و در برابر بربرمنشان سرمایه بایستند. مسلمان در قرن ۲۱ تاریخ جهان ورق تازه ای خواهد خورد

روز به روز این نظامی کردن جهان را ادامه می دهد؟ چرا بیش از نیمی از مخارج نظامی در جهان (۵۴٪) به آمریکا اختصاص دارد و کلا طی ده سال اخیر هزینه های نظامی کشورهای جهان دوبرابر شده است! پیمان امپریالیستی ناتو که روزی به بهانه ی خطر کشورهای سوسیالیستی به وجود آمد و امروزه می خواهد تا مناطق ترکستان و سیبری خود را گسترش دهد، در مبارزه با کدام دشمن فرضی است؟!

چرا در مقابل عملیات تروریستی دولت صهیونیست اسرائیل که پیوسته جریان دارد و روزانه بمب بر سر زن و بچه ی بی گناه در فلسطین اشغالی می ریزد و عوامل مוסاد را با پاسپورت های اروپائی به دور دنیا می فرستد تا به شکار انسانها و از جمله نماینده حماس در هتلی در دبی پرداخته و خونسردانه راهی مرکز توطئه خود در اسرائیل شوند - عکس العملی جدی صورت نمی گیرد و دولت صهیونیستی به عنوان دولتی تروریست معرفی نمی شود؟ در حالی که حداقل کاری که پلیس دولتهای اروپائی می بایستی انجام می داد این بود که پلیس بین المللی را از گم شدن این پاسپورتها باخبر می کرد، که نکرد، تا مانع از آن شود که تروریستهای اسرائیلی با فراغ بال وارد دبی شوند و انسانی را به قتل رسانده و برگردند. جانب این که سروصدای قضیه هم تدریجا خوابانده شد تا سیستم جاسوسی اسرائیل بتواند خون سردانه نقشه های جدید آدم کشی را طراحی و پیاده کند.

آخرین نمونه از عملیات تروریستی صهیونیستها نیز حمله به کشتی هائی بود که حامل مواد مورد نیاز مردم در غزه بودند. دولت صهیونیستی رسماً از سال ۲۰۰۷ و عملاً به مراتب زودتر از آن، خودسرانه تصمیم به محاصره ی اقتصادی منطقه ی غزه گرفته و ۱/۵ میلیون نفر فلسطینی ساکن این منطقه را در نهایت قساوت و سنگ دلی مشغول نابود کردن است. طبق کدام تصمیم بین المللی دولت صهیونیستی چنین اجازه ای را یافته است؟ آیا سازمان ملل و کشورهای امپریالیستی حاضر به تحمل آن خواهند بود که کره شمالی مثلاً به محاصره ی اقتصادی کره جنوبی پردازد که بخشی از کشور خود کره می باشد؟ ارتش متجاوز فاشیستی اسرائیل در آبهای بین المللی کشتی ترکیه را که حامل مواد غذایی و ساختمانی به غزه بود مورد حمله قرار داده، ۹ نفر به قول رسمی و ۱۹ نفر را بنا به اولین گزارش مقامات ارتش اسرائیل کشته و دهها نفر را مجروح می سازد و پس از وادار کردن

## نکاتی پیرامون... بقیه از صفحه اول

سرمایه داری در آن زمان بوده و عموماً نیز در خدمت سرمایه داری قرار داشت. ماکس ویر متفکر و جامعه شناس معروف آلمان و طرفداران او معتقد بودند و هنوز هم هستند که رفورماسیون پروتستانی نه تنها عامل کلیدی در شکلگیری سرمایه داری در قرون ۱۶ و ۱۷ بوده بلکه ادعا دارند که حتی سرمایه داری رقابتی و انقلاب صنعتی نیز محصول آموزش های کالوینیسم و لوتریسم بودند. لوتریسم و کالوینیسم جنبش های مسیحی پروتستانی در قرن شانزدهم بودند که توده های وسیعی از مردم اروپای شمالی (انگلستان، هلند، بلژیک و کشورهای اسکاندیناوی) را علیه کلیسای متفوق کاتولیک و مرجعیت پاپ بسیج نموده و شرایط را برای گسترش بازارهای سرمایه داری و تسخیر قدرت مهیا ساختند. کالوینیسم و لوتریسم همراه با دیگر نوگرایان دینی (پروتستان های متعلق به سکت های مختلف) مجموعاً جنبش رفورماسیون را در اروپای قرن شانزدهم تشکیل می دادند که روایت ها و قرائت های خود از تورات و انجیل را با الزامات و ضرورت های سرمایه داری نوظهور آن دوران وفق داده و تاکنون نیز در خدمت حرکت سرمایه بویژه در آمریکا قرار دارند.

۳ - جنبش های رفورماسیون که عموماً توسط طبقات مسلط و حاکم در قرون شانزدهم و هفدهم حمایت می گشتند، با تعبیه و ایجاد نهادهای سرتاسری مذهبی در سطح کشوری (مثل کلیسای انگلیکن در انگلستان، کلیسای لوترین در هلند و...) در خدمت مهیا ساختن شرایط مناسب برای تبنانی و وحدت بین بورژوازی نوظهور، نیروهای سلطنت طلب و کلان ملاکین فنودال و بر علیه خیزش های فرودستان شهری و بویژه دهقانی، بودند. این تبنانی ها و وحدت ها به هیچ روی معلول و محصول رنسانس دینی و یا رفورماسیون های مذهبی نبودند، بلکه آنها معلول ضرورت ها و الزامات منطق حرکت سرمایه در آن دوران از تاریخ سرمایه داری (از آغاز قرن شانزدهم تا ربع اول قرن هفدهم) بودند. در پروسه این تبنانی ها و وحدت های طبقاتی بود که بورژوازی نوظهور با تطمیع و تحدید قدرت دربار و کلان ملاکین، رهبری سرکوب وحشیانه خیزش های نسبتاً عظیم طبقات فرودست کار و زحمت (بویژه جنبش های عظیم دهقانی را

در ایالات آلمان نشین، انگلستان و...) را بدست گرفته و با تحکیم حاکمیت سیاسی خود در کشور خودی به استعمارگرایی و تاراج کشورهای غیر اروپای آتلانتیکی در سرتاسر قرون شانزدهم و هفدهم پرداختند. مراجع و نهادهای کلیساهای به اصطلاح ملی و کشوری که در اپوزیسیون با کلیسای کاتولیک و پاپ اعظم و در بستر جنبش رفورماسیون پروتستانی قد علم کرده بودند، بطور فعال هم در سرکوب خیزش های مربوط به جنبش های طبقات فرودست بویژه دهقانان در کشورهای خودی و هم در پروسه استعمارگری و تاراج مردمان غیر اروپایی (از بومیان آمریکائی گرفته تا آفریقائی ها، آسیائی ها و بومیان اقیانوسیه و حتی مردم مناطق اروپای شرقی) خدمت گذاران حرکت سرمایه بودند و تاکنون نیز به ایفای نقش خود در سیاست های هژمونی طلبانه راس نظام جهانی سرمایه (آمریکا) در جهان وفادار مانده اند.

روند تبنانی ها و وحدت ها بین طبقات حاکم در قرن شانزدهم که شخص مارتین لوتر (پدر معنوی و بنیانگذار جنبش لوتریسم) آنها را نمایندگی می کرد، بورژوازی کشورهای انگلستان، هلند و... را قادر ساخت که خود را از وقوع انقلاب رادیکالی که در فرانسه در قرن هیجدهم اتفاق افتاد، مصون سازند. به عبارت دیگر، با شکست و تضعیف قدرت کلیسای کاتولیک و مقام سیاسی پاپ اعظم که یک نوع جهانی گرایی دینی را بین مسیحیان اروپا بدون توجه به آبا و اجداد (قومیت و تبار) تبلیغ کرده و رواج می داد، بورژوازی تازه به قدرت رسیده موفق گشت که با استقرار دولت - ملت های سلطنتی موروثی و مشخص بر محور کلیساهای ملی (کشوری) ناسیونالیسم بر اساس "ملت واحد - کلیسای واحد" را قوی ساخته و بدین وسیله شرایط را برای سرکوب جنبش های توده ای - اجتماعی در داخل خود از یک سو و استعمار و تاراج ملل غیر اروپایی در قرون هیجدهم و نوزدهم از سوی دیگر آماده سازند.

۴ - در همان زمان (قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی) جنبش های اصلاحاتی نیز در انگلستان و هلند و دیگر نقاط اروپای آتلانتیک رشد کردند که هدفشان عمدتاً خدمت به طبقات فرودست بود. این فرودستان اولین قربانیانی بودند که دگرذیبی اجتماعی منبعت از عروج سرمایه داری نوظهور در آن جوامع بطور روزافزونی بوجود آورده بود. جنبش های اصلاح طلبانه با اینکه نتوانستند (و

یا نخواستند) که به خواسته های تهیدستان شهری و دهقانان در روستاها پاسخگو باشند، ولی زمینه های متعدد و متنوعی را برای شکلگیری و رشد اندیشه های رادیکال، سکولار و دموکراتیک در انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) و سپس به گسترش اندیشه های سوسیالیستی بویژه در نیمه دوم قرن نوزدهم فراهم ساختند. با عروج و گسترش اندیشه های رادیکال عرفیگری، دموکراسی و تجددطلبی های سوسیالیستی اندیشه های تاریک و خرافاتی "سکت ها" (فرقه های) متعلق به جنبش های رفورماسیونی پروتستانیسم (بویژه حلقه های متعلق به کالوینیسم و کلیسای لوتری) ضرورتاً از بین نرفتند. بلکه آنها با ایجاد شرایط مناسب به باز تولید "سکت های" جدید بنیادگرای مسیحی (که امروز در آمریکا رو به افزایش هستند) موفق شدند.

۵ - در مبارزه بی امان علیه بنیادگرایی، نیروهای تجددطلب سوسیالیست فقط با بنیادگرایان دینی و مذهبی درگیر نیستند، بلکه آنها با نیروهای دیگری مثل سکولاریست های ضد چپ نیز درگیرند. سکولاریست های ضد چپ (مثل پسا مدرنیست ها، طرفداران مکتب "تلاقی تمدن ها"، فرهنگ گرایان گوناگون و...) با اینکه سکولار هستند، ولی شکلگیری و عروج انواع و اقسام بنیادگرایی در جوامع مختلف جهان را ناشی از شکست کامل پروژه های عصر تجددطلبی و مضامین مربوط به آن (بویژه عرفیگری و دموکراسی) می دانند. به اعتقاد پسا مدرنیست ها اندیشه و پراتیک خرد رهائی در تاریخ پروسه تجددطلبی چیزی به غیر از یک "توهم بزرگ" نبوده و بینش انسان محوری (یا جهان مداری) واقعیت عینی نمی تواند وجود داشته باشد. آنچه که از نظر آنها واقعیت دارد این است که انسان ها به خاطر تعلق به فرهنگ های مشخص خود که "فراتاریخی" و "ابدی" هستند، هیچوقت نمی توانند با ژرفابخشیدن پیگیرانه به پروسه های دموکراسی، عرفیگری و با انتقال از تجددطلبی سرمایه داری به تجددطلبی سوسیالیستی به مرحله جهان محوری و انسان مداری برسند. در یک کلام، پسا مدرنیست ها نه تنها مبارزات طبقاتی و ملی و اصل خرد رهائی را جزو "توهمات" عصر تجددطلبی می دانند، بلکه ویژگی ها و تفاوت های فرهنگی جوامع بشری را "ابدی"، تعیین کننده و "فراتاریخی" در زندگی بشر اعلام



می کنند. ▶

۶ - برخلاف ادعاهای سکولاریست های ضد چپ و مذهبی های گوناگون، سکولاریست های سوسیالیست بر آن هستند که امروز انگاشت خرد رهائی از مرحله گفتن و بحث قدیمی (تساهل و مصالحه بین دین و خرد) عبور کرده و به مرحله گفتن و میدان کارزار رد دین رسیده است. متفکرین مدرن روزگار ما نه مسیحی، نه مسلمان، نه یهودی و نه... هستند. آنها یا بورژوا و یا سوسیالیست هستند. تمدن بورژوایی محصول مسیحیت، یهودیت و... نیست. برعکس مسیحیت و یهودیت اروپای آتلانتیک بود که در قرون شانزدهم، هفدهم و هیجدهم خود را طبق الزامات و ضرورت های تمدن سرمایه داری مورد تعدیل ساختاری قرار داده و عادات و آداب خود را با شرایط حاکم انطباق دادند. بدون تردید چپ ها انتظار دارند و مجدانه می خواهند که درگامی اولی، اسلام نیز مشمول این امر تاریخی گردد. برای مسلمانان جهان ضروری است که خود را با رهائی از " زندان توهمات دینی و مذهبی " در ساختمان دنیای بهتر فردا سهم سازند.

### تجددطلبی و تنوکراسی اسلامی

۱ - تجددطلبی بر اساس اصل " انسان ها سازندگان تاریخ خود هستند " بنا شده است. این اصل به انسان این حق را می دهد که هر سنتی را دستخوش تحول قرار داده و یا از آن پیروی نکند. اعلام و پذیرش این اصل منجر به عبور و گذار انسان از اندیشه های دینی و مذهبی متافیزیکی که حاکم بر عقول بشر در عصر پیشا-سرمایه داری بودند، می گردد. در واقع تجددطلبی با اعلام این اصل در زندگی بشر در قرن پانزدهم متولد گشته و در قرون بعدی به توسعه و تکامل روندی خود ادامه داده است. در این راه، اروپا و اروپائیان در پانصد سال گذشته به موفقیت های شایان و قابل توجهی نایل گشتند. کشورهایی که ما امروز از آنها به عنوان مناطق در بند پیرامونی (جهان سومی) اسم می بریم و کشورهای اسلامی بخش مهم و بزرگی از آن مناطق را تشکیل می دهند، بطور کلی هیچوقت موفق به گذار از عصر پیشا-مدرنیته به تجددطلبی و مدرنیسم نگشتند و اگر هم در بعضی از آن کشورها در برهه های کوتاه تاریخی امواج تجددطلبی به ظهور پیوستند، بلافاصله درنطفه خفه شدند. چرا؟ آیا این کشورها هم می توانند

در راه تجددطلبی قدم برداشته و مضمون اصلی آن (خرد رهائی) را در آن جوامع پیاده کنند؟ بدون تردید یک بررسی جامع و تحلیلی از فعل و انفعالات منطق حرکت سرمایه در جهت اتخاذ سود بیشتر با تکیه بر تبادل و انباشت نابرابر که جهان را مصنوعا به دو بخشی که لایتجزا نبوده و لازم و ملزوم همدیگرند (کشورهای مسلط مرکز و کشورهای در بند پیرامونی) تقسیم کرده است، می تواند کمک های موثری در ارائه پاسخ های مناسب به این پرسش های حائز اهمیت باشد. از موضع مارکسیست ها و دیگر نیروهای برابری طلب نه تنها مردمان کشورهای اسلامی در طول سی سال گذشته بویژه در دوره بعد از پایان "جنگ سرد"، از جاده تجددطلبی ابتدائی هم دور گشته اند، بلکه در جهت عکس آن بوسیله نیروها و جنبش های بنیادگرایی دینی و مذهبی در زندان های "خانواده توهمات" محبوس گشته اند. در اینجا به نکاتی درباره عواملی که باعث رشد و رواج بنیادگرایی اسلامی در جوامع مسلمان نشین بویژه ایران شده اند، مختصرا اشاره می کنیم .

۲ - اشتباه بزرگی خواهد بود اگر ما در تحلیل های خود تکیه بر این باور کنیم که ظهور و عروج جنبش های بنیادگرایی بویژه اسلامی (که قادرند توده های وسیعی از مردمان کشورهای در بند مسلمان نشین را دور شعارهای خود بسیج کنند) نتیجه ی اجتناب ناپذیر طغیان مردمان عقب افتاده سیاسی و فرهنگی است که ظرفیت درک و فهم هیچ زبانی به غیر از زبان خرافاتی و شبه موهوماتی مذهب را ندارند. این اشتباه منبعت از رواج گفتن مسلط و متعصبی از سوی شرق شناسان و دیگر اروپامحوران (مثل پروفیسور برناردلویس) است که پیوسته ادعا می کنند که فقط "غرب" (اروپای آتلانتیک = انگلوساکسون) می تواند تجددطلبی (مدرنیته) و رستگاری انسان را تعبیه و "اختراع" نماید و مردمان کشورهای عقب افتاده "شرق" (غیر اروپائی ها بویژه مسلمانان آسیا و آفریقا) در دام سنت های فرهنگی " ایستا" و "شرقی" خود افتاده اند و لاجرم قادر به درک و فهمی از اهمیت والای دگرپرسی و تحول در جامعه انسانی نیستند.

۳ - به استنباط من، خیل وسیعی از توده های مردم بویژه در کشورهای اسلامی (از اندونزی در آسیای جنوب شرقی گرفته تا نیجریه در آفریقای غربی) برای رهائی از ستم، استثمار و نا امنی می خواهند به

مبارزه علیه وضع موجود برخیزند. ولی آنها در نبود آلترناتیوهای عینی دموکراتیک و رهائی بخش ملی و طبقاتی و در فقدان بسیار نمایان چپ متحد به دام بنیادگرایان دینی و مذهبی افتاده و خود را در زندان "خانواده توهمات" و اعتقاد به تضادهای کاذب محبوس می کنند.

۴ - حامیان بنیادگرایی اسلامی که به نحله های گوناگون سیاسی تعلق داشته و قرائت ها و روایت های مختلف از قرآن و تاریخ تحول کشورهای اسلامی را ارائه می دهند جملگی خود را از درگیری در زمینه های فلسفی بویژه در مباحث تئولوژیکی برحذر می دارند. زیرا هدف آنها صرفا تسخیر قدرت سیاسی (مثلا در مصر، اندونزی و...) و یا ازدیاد و گسترش سهم خود در حاکمیت (مثلا در ایران، ترکیه و...) است. بنیادگرایان طرفدار ولایت فقیه در ایران که سیاست های پرهیزکاری، امساک و تقوا را در روی زمین (در این دنیا) به مردم ایران و بویژه زحمتکشان تبلیغ و اعمال می کنند و هر آنچه خوب و زیباست را به "آن دنیا" (بهشت) حواله می دهند در عمل به هیچ کدام از این سیاست ها واقعی نمی گذارند و منابع طبیعی و انسانی ایران را در اختیار اولیگوپولی های کشورهای جی ۸ و چین قرار داده و در آمد آنها را " با یک کوزه آب بالا می کشند". این بنیادگرایان فرق چلوکباب با نان و پنیر را می فهمند و علیرغم اینکه مردم را به تناول نان و پنیر دعوت می کنند، ولی خودشان منتظر " بهشت برین در آن دنیا " که وعده اش را به مردم زحمتکش می دهند، نیستند. آنها ترجیح می دهند که بهشت را برای خودشان در " این دنیا " و در روی زمین برپا کنند. بنیادگرایان طرفدار ولایت فقیه چه آنهایی که "اصولگرا" و "اصلاح طلب" و چه آنهایی که "کارگزاران" و "تکنوکرات های سازندگی" هستند، برای اداره زندگی افسانه ای و پر از رفاه و مکنت خود در این دنیا، به اعطای امتیازات به فرامی های امپریالیستی، یعنی چپاول و تاراج منابع طبیعی و انسانی متعلق به نیروهای کار و زحمت از یک سو و به تحمیق مردم و رواج توهمات و تضادهای کاذب در بین آنان از سوی دیگر متوسل می شوند. در یک کلام دشمنی و ترس آنها حتی از ابتدائی ترین مولفه ها و مضامین تجددطلبی (سکولاریسم، آزادی و عدالت اجتماعی) در درون ماهیت بنیادگرایی ولایت فقیه آنان نهفته است.

۵ - حتی آنهایی که تحت نام

افراط گری دینی در خدمت انحصارطلبی سرمایه داری است!



▶ "نوگرایان" و طرفدار "رنسانس اسلامی" ادعای "عبور" از انگاشت ولایت فقیه را دارند نیز مبلغان ضد تجددطلبی محسوب می شوند. آنهایی که بر قوانین بربرمنشانانه قصاص و یا قانون صیغه (که اصل خردرهای مضمون اصلی تجددطلبی را رد می کند) صحه می گذارند، نمی توانند از علمیت قوانینی که بر اساس بُعد اجتماعی (مبارزات توده ای) و اصل خردرهای بنا گشته اند، حمایت کنند. به نظر نگارنده، آنها نمایندگان دینی و مذهبی تجددطلبی در ایران نیستند. آنها نه تنها هنوز روی مسائل حداقل تجددطلبی سرمایه داری (مثلا جدائی دین از دولت و تبدیل دین به یک امر وجدانی و خصوصی مردم) سؤال و بحث داشته و تصمیمی اتخاذ نکرده اند بلکه با پذیرش قوانین حاکم بر "بازار آزاد" نتولیرالیسم سرمایه در تضاد آشکار و دشمنی با تجددطلبی سوسیالیستی قرار گرفته اند. به ندرت دیده شده که این "نوگرایان دینی" و حامیان "رنسانس اسلامی" دقیقاً مثل طیف های گوناگون بنیادگرایان در ارتباط با مسائل زحمتکشان ایران (که به تحقیق ۸۰ تا ۸۵ درصد جمعیت ایران را در بر می گیرند) طرحی، برنامه ای و یا صحبتی در خورتامل داده باشند. امروز بیش از هر زمانی در گذشته عیان گشته است که تشدید جهانی شدن خصوصی سازی و اعطای معافیت های مالیاتی به کمپانی های جی ۸ و چین (که باعث بیکاری مزمن، تورم نجومی، ازدیاد کودکان خیابانی و روستائی، افزایش دختران فراری، رشد و گسترش پورنوگرافی و تن فروشی بین نوجوانان، رواج مواد مخدر بین جوانان و....) بزرگترین موانع و خطرانی هستند که زحمتکشان ایران و دیگر کشورهای اسلامی (مثل زحمتکشان دیگر کشورهای پیرامونی در بند) با آنها روبرو هستند.

### با توجه به آنچه که آمد :

۱ - در تحت این شرایط روشن است که پروژه های اسلامی های بنیادگرا و اصلاح طلب، نوگرایان دینی و طرفداران "رنسانس اسلامی"، تهی از بُعد اجتماعی - سیاسی (بررسی و حل مسئله زحمتکشان) هستند. این بُعد اجتماعی - سیاسی است که بعد از بررسی معضلات بشریت زحمتکش بطور ضروری به پدیده دگر دیسی (که خواهان رهائی زحمتکشان از پروژه های فلاکت بار کالا سازی و خصوصی سازی سرمایه داری واقعا موجود در کشورهای پیرامونی در بند منجمله در کشورهای اسلامی است)

مشروعیت می دهد. به کلامی دیگر، پروژه های متعلق به نیروها و سازمان های اسلامی با قبول منطق حرکت سرمایه نه تنها نمی توانند به کوچکترین و اساسی ترین خواسته های زحمتکشان جامعه عمل بپوشانند، بلکه به شکل های مختلف، مدیریت نظام جهانی سرمایه را در آن کشورها سهل و آسان می سازند.

۲ - بدون تردید آن نیرو و چالشی که می تواند این بُعد اجتماعی - سیاسی را از حیطه نظری به میدان کارزار "جامعه مدنی" (زحمتکشان) انتقال داده و به نیروی مادی تبدیل کند همانا نیروهای چپ و در راس آنها مارکسیست ها هستند که با همبستگی، همدلی و اتحاد خود قادر خواهند گشت که در حین مبارزه علیه سرمایه داری، ستون مقاومت در مقابل بنیادگرایی اسلامی را نیز در کشورهای اسلامی مستقر ساخته و توده های میلیونی را از زندان های توهامات و تضادهای کاذب رها سازند.

ن. ناظمی - اردیبهشت ۱۳۸۹



از سایت تلویزیون آزمایشی رنجبران دیدن کنید و برنامه های اینترنتی آن را مشاهده کنید!  
<http://teleranjbaran.wordpress.com>

از سایت زبان های خارجی حزب رنجبران ایران دیدن کنید!

[http://www.ranjbaran.org/01\\_english](http://www.ranjbaran.org/01_english)

از نامه های رسیده ... بقیه از صفحه آخر

شوند بدون اینکه فرصت طرح و پیگیری مطالبات خود را بیابند. این همان چیزیست که در يك سال اخير شاهد آن بودیم. اما قهر انقلابی چه نقشی در پیشبرد جامعه بشری دارد؟ آیا بدون وجود چنین قهری امکان تحقق خواست توده های کارگر و زحمتکش موجود است؟ آیا اعتقاد به قهرانقلابی به معنای نفی مطلق فعالیت مسالمت آمیز است؟

نگاه کوتاهی به تاریخ نشان می دهد که بدون کاربرد قهرانقلابی توده های امکان در هم شکستن حکومت های مستبد و نظامات کهن موجود نبوده است. کسانی که امروزه هر نوع خشونت را مطلقاً نفی می کنند هرگز نمی گویند که بدون اسلحه های مشروطه طلبان چگونه می شد به استبداد قاجار خاتمه داد. و آیا این اشتباه مشروطه طلبان نبود که بجای پیگیری انقلاب تا به آخر، در نیمه راه متوقف شدند و به استبداد امکان بازگشت با چهره های دیگر دادند؟ آیا مستعمرات بدون بکار بستن قهر انقلابی می توانستند به استقلال دست یابند؟ آیا کعبه رویایی لیبرالها (آمریکا) جز از طریق قهرانقلابی خود را از استعمار انگلیس رها ساخت؟ پاسخی در برابر این سوالات نمی یابیم. در عوض مثالیهای آورده می شود از اینکه چطور برخی کشورها بدون خشونت توانسته اند به آزادی و دمکراسی دست یابند. مثالیهای مثل هند، اسپانیا، کشورهای آمریکای لاتین، آفریقای جنوبی و بخصوص کشورهای اروپای شرقی، که شایسته امپریالیسم و نتولیرالیسم خیلی علاقه دارند به آنها لقب «کمونیست» بدهند، موجودند. آیا تغییر رژیم در این کشورها به دلیل اعتراضات مسالمت آمیز بوده و این تغییر رژیم واقعا منجر به آزادی و دمکراسی شده است؟ خیر. رژیم های فوق تحت شرایط خاصی به وجود آمده بودند و با عوض شدن شرایط دلیل وجودی خود را از دست داده بودند، به طوری که حفظ آنها به همان صورت دیگر برای طبقه حاکم به صرفه نبود. در هند تغییر رژیم استعماری به رژیم «مستقل» زمانی صورت گرفت که امپریالیستها درصدد جایگزینی اشکال نوین استعماری بجای استعمار کهن مبتنی بر اشغال نظامی و ایجاد امتیازات خاص برای کشور اشغالگر بودند. شکل نوین استعمار بدین صورت بود که در ظاهری کاملاً آزاد و برابر، تقسیم کاری به کشور مستعمره سابق تحمیل می شد که در آن می بایست مواد خام و نیروی کار ارزان قیمت را عرضه





کند و در عوض به بازار فروش محصولات استعمارگران سابق تبدیل شود. استعمارگران سابق با صدور سرمایه و انتقال برخی صنایع به کشورهای مستعمره سابق می توانستند با استفاده از نیروی کار ارزان در این کشورها (ارزانی نیروی کار فقط به دلیل بی حقوقی طبقه کارگر و پایین نگهداشتن سطح زندگی زحمتکشان در این کشورها است) سود بیشتری کسب نمایند و جنبش کارگری کشور «خودی» را تضعیف نمایند. در اسپانیا دیکتاتوری فرانکو در نیمه دوم دهه ۱۹۳۰ تنها با یک هدف به وجود آمده بود و آن سرکوب انقلاب این کشور بود که با تحقق این هدف و گرایش حزب کمونیست اسپانیا به رویونیسم و وداع آن با آخرین شعارهای انقلابی در دهه ۱۹۷۰ دیگر نه تنها دلیلی برای وجود این دیکتاتوری وجود نداشت بلکه مزاحم تکامل سرمایه داری در این کشور بود بنابراین خیلی ساده توسط یک دمکراسی پارلمانی بورژوازی جایگزین شد. در کشورهای آمریکای لاتین در نیمه دوم قرن بیستم دوره‌ای وجود داشت که طی آن با رشد چشمگیر جنبشهای رهائی بخش ملی و کارگری امکان سرنوشتی حکومتهای سرمایه داری وابسته و جایگزینی آنها توسط دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان وجود داشت بنابراین مرتجعین این کشورها با کمک سازمانهای اطلاعاتی امپریالیستها و به ویژه امپریالیسم آمریکا، دست به کودتاهای پی در پی زدند که با کشتار و سرکوب وحشیانه کم نظیری همراه بود. اما با افول جنبشهای رهائی بخش و گرایش باقی مانده آنها به رفرمیسم آبی که کاملاً در چارچوب نظام سرمایه داری قرار می گرفت دیگر وجود حکومتهای نظامی نه تنها لزومی نداشت بلکه می توانست به عاملی برای رشد گرایشات انقلابی تبدیل شود و از نظر امپریالیستها و مرتجعین بهتر بود که حکومتهای نظامی به شیوه‌ای مسالمت آمیز جای خود را به حکومتهای پارلمانی می دادند. در آفریقای جنوبی نیز دولت آپارتاید برای حفظ مناسبات حاکم ضروری نبود و می شد با به رسمیت شناختن برابری مردم روی کاغذ، نابرابری را در عمل حفظ کرد که چنین هم شد. در کشورهای بلوک شرق نیز پس از تسلط رویونیسم، اقتصاد دولتی به مرور زمان کارآمدی لازم خود را برای طبقه حاکم از دست داد و سران احزاب به اصطلاح «کمونیست» حاکم بر این کشورها خودشان پیشتر تغییرات شدند و در راس حکومتهای جدید قرار گرفتند. چیزی که ثابت می کرد تمام ادعاهای آنها

درباره ضدیت با سرمایه داری و امپریالیسم دروغ بوده و رقابت شرق و غرب در دوران جنگ سرد چیزی جز رقابت دو بلوک امپریالیستی نبوده است. البته در تمام موارد فوق نمی توان تغییرات را بدون در نظر گرفتن ترس طبقه حاکم از رشد جنبشی رادیکال بر علیه مناسبات حاکم توضیح داد. برعکس یکی از عوامل تغییر رژیم در اینگونه موارد جلوگیری از رشد قهرانقلابی بر علیه مناسبات حاکم بوده است. در اینگونه تغییر رژیمها، روبنای جامعه تغییرات اندکی داشته اما زیربنای جامعه به وضع سابق باقی مانده است. برای اینکه وانمود شود حکومت منتخب مردم است صندوق رای گذاشته شده که مردم هر چند سال یکبار رای می در آن می اندازند، رای که تفاوت زیادی با کاغذ باطله ندارد. فرقی نداشته که مردم به کدام نماینده رای می دهند یا اصلاً رای می دهند یا نه. هر نماینده طبقه حاکم که بر سر کار آمده است چه از جناح چپ و چه از جناح راست، تغییر محسوسی در زندگی مردم صورت نگرفته است. در برخی موارد مدافعین دیکتاتوری سابق توانسته‌اند از صندوق رای بیرون بیایند و سیاستهایی که قبلاً با گلوله، شکنجه و کشتار دسته جمعی اعمال می شد را اینبار تحت نام اراده مردم اجرا کنند. دلیل مشخص است. ایراد فقط از نمایندگان سیاسی نیست. دولت روبنایی است که بر زیربنای استثمار بنا شده. تا زمانی که زیربنای این کشورها پایدار باشد روبنای حاکم مکمل آن خواهد بود.

اما موضع کمونیستها درباره فعالیت مسالمت آمیز چیست؟ مارکس در جمله‌ای ساده و کوتاه این موضع را روشن کرده است: «ما باید به دولت‌ها چنین اعلام کنیم: ما می دانیم که شما قدرت مسلحی علیه پرولترها هستید، ما هر کجا که ممکن باشد از راه مسالمت آمیز علیه شما مبارزه خواهیم کرد و وقتی ضرورت پیدا کند، این مبارزه را به کمک اسلحه انجام خواهیم داد.» (صورتجلسه کنفرانس ۲۱ سپتامبر ۱۸۷۱ «جمعیت بین المللی کارگران»)

برای کسی که قصد تحریف ناشیانه واقعیت را ندارد واضح است که امکان مبارزه مسالمت آمیز با دولت حاکم ایران موجود نیست زیرا حتی به کسانی که خواهان اصلاح جزئی اش هستند بدون اینکه اساسش را زیر سوال ببرند هم رحم نمی کند. اما باید توجه داشت که حتی در شرایطی که حداقلی از آزادی برقرار باشد، طوری که کمونیستها امکان فعالیت علنی داشته باشند، منظور از فعالیت مسالمت آمیز تبدیل شدن به هورا کش

جریانات بورژوازی نیست، نخستین اصل فعالیت مسالمت آمیز پرولتاریا حفظ استقلال طبقاتی است.

باید توجه داشت که هر نوع خشونت در مواجهه با دولت قهرانقلابی نیست. رادیکالیسم واقعی باید در مضمون هر حرکت باشد و هیچ شکلی به خودی خود انقلابی نیست. برای مثال گروههای مذهبی و شوونیستی وجود دارند که سالهاست علیه جمهوری اسلامی اقدامات مسلحانه انجام می دهند. اما این تغییر در ماهیت ارتجاعی آنها نمی دهد. فرصت طلبان نیز معمولاً برای رد قهرانقلابی فعالیت چنین گروههایی را مثال آورده و آنها را نمونه حاضر کاربرد این قهر معرفی می کنند. در گذشته نیز گروههایی وجود داشتند که علیرغم داشتن نیت خوب، در بسیج توده‌ها و آزاد کردن انرژی انقلابی ایشان ناتوان بودند زیرا خودشان را از توده‌ها جدا کرده و مبارزه مسلحانه را مستقل از توده‌ها به پیش می بردند. اما نه قهر ارتجاعی و نه اشتباهات گروههای چریکی دلیلی بر رد هر نوع خشونت نمی شوند. اگر گفته شود باید خشونت انقلابی را در مسیر صحیح، زمان و موقعیت مناسب و با توجه به توازن قوا و امکانات بکار گرفت، از جدا کردن پیشروان از توده‌ها اجتناب کرد و نگذاشت قهرانقلابی به خشونت و انتقام جویی کور تبدیل شود، کاملاً منطقی و معقول است. اما تفکیک قهرانقلابی هدفمند از خشونت کور و بی برنامه یک چیز است و یکسان دانستن اعمال خشونت آمیز مردم معترض و دژخیمان پاسدار حکومت یک چیز کاملاً متفاوت.

در زیر نمونه‌هایی از مواضع کمونیستهای ایران درباره قهرانقلابی نقل می شود. این مواضع مربوط به زمانی می شود که جنبش کمونیستی ایران و جهان تازه برای طرد رویونیسم خروشچفی که همزیستی، رقابت و گذار مسالمت آمیز از اساس آن بود و حزب توده در ایران مبلغ آن، بپاخاسته بود. رویونیسم با گذر زمان چهره عوض می کند ولی اساس آن همواره ثابت است. خواننده خود قضاوت خواهد کرد که موضع رویونیستهای دیروز و امروز با کدام طبقه تطبیق دارد و آیا اتفاقی است که رسانه‌های امپریالیستی «بی طرف» مدام از رویونیستها برای شرکت در برنامه شان دعوت می کنند؟

دو مطلب زیر قسمتهای خلاصه شده از مقالات نشریه «توده» - ارگان سازمان انقلابی (دوره اول)، شماره دوم سال اول و شماره پنجم سال اول (۱۳۴۵) هستند. ◀



گذر زمان تغییری در صحت مطالب آنها نداده است.

ف.ک. خرداد ۱۳۸۹

## "راه قهرآمیز از سنن دیرین نهضت انقلابی ایران است"

مساله راه مسالمت آمیز یا راه قهرآمیز انقلاب ایران مساله امروزی نیست. مساله‌ای است که از دیرباز مطرح بوده است. در انقلاب مشروطیت ایران گروه‌هایی که به سازش با دربار گرایش داشتند و از توسعه و تعمیق فعالیت انقلابی توده‌ها می‌هراسیدند مردم را به کوره راه مسالمت آمیز می‌رانند و گروه‌هایی که ..... سرکوبی استبداد را در سر داشتند و خواهان حکومت مردم بودند، آنانرا برای مقابله زور با زور بسیج می‌کردند. فرستادن عرایض به دربار، توسل به میانجی‌گری اعیان لیبیرال، بسط نشینی در اماکن مقدس، سازش مشروطه با مشروعه، دعوت مردم به آرامش، از شیوه‌های عمده گروه‌های نخستین بود. گروه‌های انقلابی اگر چه از هیچ شکلی و درجه‌ای از مبارزه رویگردان نبودند شیوه اصلی عملشان عبارت بود از متحد ساختن توده‌ها، مسلح ساختن آنها و رهبری آنها برای درهم شکستن قوای مسلح دربار.

رهبران انقلابی حس می‌کردند که فرمان مشروطه بازچه استبداد است و دربار به هیچ روی حاضر نیست به فرمان مذکور معنا و مضمون دمکراتیک ببخشد. دربار در کمین آزادیخواهان است و منتظر فرصت است و از این جهت باید پیوسته در تدارک مقابله زور با زور بود. برق شمشیر ..... که در رکاب محمدعلیشاه درخشید و آتش توپهائی که بر مجلس شورا فروریخت پرتو جدیدی بر حوادث انداخت و ثابت کرد که راه تکامل مسالمت آمیز انقلاب ایران بسته است. اگر دلبران تبریز با تکیه بر تفنگهای خود برنخاسته بودند و اگر سپاه آزادیخواهان گیلان و نیروهای مسلح دیگر روی به تهران ..... و ننگینده و پیروز نشده بودند از قانون اساسی و مشروطیت ایران اثری نبود. فقط راه غیرمسالمت آمیز بود که به پیروزی خلق بر دربار انجامید. ولی در این میان رهبران دیگری بودند که در هر قدم دست سازش به سوی دربار دراز می‌کردند و مردم را پیوسته به آرامش و خودداری از «تندروی» فرامی‌خواندند تا آنکه موجبات بدگمانی و خشم دربار فراهم نگردد. زیرا

که به عقیده آنها اگر محمدعلیشاه از این «تندروی‌ها» دچار ترس نمی‌شد از اعطای مشروطیت سر باز نمی‌زد. فردای روزی که شاه به باغ شاه رفت در حدود هزار نفر داوطلب مسلح در پیرامون بهارستان گرد آمدند و برکناری شاه را خواستند. دو تن از اینگونه رهبران «به خاموشی مردم کوشیده و سرانجام به همراه ساختن داوطلبان در به زمین گذاشتن اسلحه یا پراکنده شدن توفیق یافته، آرامش بازگشت نمود.»<sup>(۱)</sup>

در روزهای پیش از به توپ بستن مجلس که محمدعلیشاه کلنل لیاخوف را مامور خلع سلاح مردم نموده بود، باز دو تن از اینگونه رهبران «متفقا به مجلس که ده هزار نفر در آن گرد آمده بودند رفته و به آنها اندرز می‌دادند که به خانه‌های خود بروند ... (آنها) مردم را پراکنده ساختند، مردم گریه کنان و شرمساران روانه گشتند.»<sup>(۲)</sup>

وقایع نگاران نوشته‌اند: یکی از افراد مردم که می‌گفت شرم دارد از اینکه بدون ضربه زدن به قوای شاه به خانه بازگردد خود را کشت.<sup>(۳)</sup>

یکی از همین دو نفر «رهبر انقلاب» می‌نویسد: «ظاهرا اگر مدارای بیشتری با او (محمدعلیشاه) می‌شد، امکان سازش منتفی نبود.»<sup>(۴)</sup>

«شاه از شهر بیرون رفت و مشغول جمع آوری اردو شد و انجمن‌ها قصد مقابله نمودند، به آنها نصیحت دادیم که اقدام تجاویز نکنند.»<sup>(۵)</sup>

منظور ما در اینجا شخص معینی نیست، نوعی از اشخاص است، کسانی که یکی از نویسندگان معاصر ما آنها را «آزادیخواهان غیرانقلابی» می‌نامد.<sup>(۶)</sup>

البته هیچکس ممکن نیست آزادیخواه غیرانقلابی باشد..... شخص مرتجعی است در لباس آزادیخواه، ..... یک دزد است و رفیق غافل، و یا لااقل رفیق نیمه راه است.

یکی از این «آزادیخواهان غیرانقلابی» در پیش آمدن استبداد صغیر محمدعلیشاهی، هم وی را مقصر می‌داند و هم کسانی از انقلابیون را که - به قول او - «تولید دهشت» کردند. زیرا که - باز هم به قول خود او - «تهدید و تولید دهشت، .....»<sup>(۷)</sup> به عقیده پیروان این نوع «آزادیخواهان غیرانقلابی»، «از طرف محمدعلیشاه در موارد متعدد موافقت‌هایی با مجلس و پشتیبانی از آن ابراز شد. شاید اگر کار بدین روال پیش می‌رفت و اعمال تحریک آمیزی صورت نمی‌گرفت و تندروان افراطی به سوء قصد علیه

محمدعلیشاه دست نمی‌زدند و نمایندگان آنها در مجلس و خطبای آنها بر منبر و نویسندگان آنها در روزنامه به بدگویی علیه شاه و ..... مردم علیه سلطنت نمی‌پرداختند مشروطیت ایران سیر دیگری می‌پیمود. یعنی شاه حاضر می‌شد با ..... حکومت مشروطه همراه شود و استبداد طلبان مجال نمی‌یافتند محمدعلیشاه را به خطر جانش بهراسانند و او را به ستیزی با آزادی برانگیزانند.»<sup>(۸)</sup>

ملاحظه می‌کنید که این «آزادیخواهان غیرانقلابی» طرفدار راه کاملاً مسالمت آمیز انقلاب در ایران بوده‌اند. اینها تاسف بسیار می‌خوردند که «دوران نوید بخش صلح دربار با ملت و مجلس دیر نپائید و کشمکش بین آنها از نو آغاز گردید.»<sup>(۹)</sup>

به عقیده آنها «انجمن آذربایجان و یاران تروریست قفقازی آنها در برانگیختن محمدعلیشاه و اقدام او در برانداختن مجلس مسئولیت و محکومیت مستقیم دارند.»<sup>(۱۰)</sup>

به این طریق «آزادیخواهان غیرانقلابی» آنقدر در راه مسالمت آمیز خود به پیش می‌روند که به سرمنزل مسئولیت و محکومیت انقلابیون واقعی می‌رسند!

آنگاه که قوای استبداد کار را بر انقلابیون دلیر تبریز تنگ کرده بود، انقلابیون گیلان رو به سوی تهران نهادند تا استبداد را از پای درآورند و یاری

غیرمستقیمی به تبریز برسانند. در چنین لحظه‌ای که حمله انقلاب بر ضدانقلاب امر حیاتی بود باز «آزادیخواهان غیرانقلابی» به میان افتادند که مبدا انقلابیون گیلان به سوی تهران حرکت کنند زیرا که موجب ناخشنودی نیروهای روسیه تزاری و برخورد آنها با

انقلابیون و موجب شکست اینان خواهد شد، این نظریه اشخاص «روشن فکر متینی» بود که در انجمن ایالتی آذربایجان نشسته بودند. اما انقلابی ساده‌ای از تبریز ... به

انقلابیون گیلان تلگراف کرد: «اگر بروید بیگمان پیروز خواهید بود.»<sup>(۱۱)</sup>

انقلابیون به تهران رفته و به کمک اسلحه پیروز شدند، ولی پیروزی آنها قطعی نبود. ارتجاع حیل‌گر برجای بود و نخستین نقشه

که برای تحکیم مواضع خود و پیروزی بر آزادیخواهان ریخت حاکی از توطئه برای خلع سلاح آنان بنام «نظم و آرامش» بود.

خلع سلاح مجاهدان - آن هم در پاره‌ای از موارد به دست خود مجاهدان - یکی از حوادث دردآور تاریخ انقلاب ایران است و در عین حال بسیار آموزنده است. می‌گویند یکی از مجاهدان سرآب موقعی که به دست سردار ملی ستارخان (که به فریب



حاکم روباه صفت آذربایجان گرفتار آمده و دستور خلع سلاح مجاهدان را داده بود) خلع سلاح می شد از روی دلسوزی چنین گفت: «شما ما را در میان دوست و دشمن اینطور رسوا ننمائید که رسوائی ما رسوائی شما است و تعصب ما به شما می رسد.»<sup>(۱۱)</sup>

آن مجاهد راست گفته بود. فرجام ناگوار ستارخان و سایر انقلابیون واقعی گواه این امر است.

انقلاب ایران با کمک اسلحه پیروز شد و خلع سلاح بعدی انقلابیون راه را برای حملات مجدد ارتجاع و اشغال مجدد سنگرهای از دست رفته باز کرد.

چند سال بعد با درخشیدن انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر، نهضت های دموکراتیک مسلح در ایران دامنه با سابقه ای یافت: نهضت جنگل، کلنل محمد تقی خان، قیام خیابانی، قیام لاهوتی، قیام لهاک خان نمودار آنست که خلق ایران در راه غیرمسالمت آمیز انقلاب رهسپار می شد. اما جنبشهای مذکور علاوه بر اینکه از لحاظ شعار سیاسی نقایص بزرگ داشت و نمی توانست برانگیزنده توده ها گردد و اتحاد همه نیروهای ملی را تامین کند، در استفاده از شکل قهرآمیز مبارزه نیز دچار اشتباهاتی بود. در بعضی از آنها به مسلح شدن اکتفا شد بدون آنکه به خلع سلاح دشمن زخمی مبادرت شود. بالنتیجه دشمن در کمین نشست و در فرصت مناسب از اسلحه خود بر علیه انقلابیون استفاده کرد. در بعضی از آنها به پیروزی محلی اکتفا شد و انقلابیون حالت دفاعی به خود گرفته و در انتظار حمله ارتجاع نشستند، بدون توجه به این نکته مهم که دفاع مرگ انقلاب است، تا وقتی که دشمن ریشه کن نشده است نباید از پای نشست. در بعضی از آنها به توده های مردم توجه و اعتماد کافی نشد با همه اینها نهضت های دموکراتیک مسلح مذکور برای ملت ما درسهای بسیار ارزنده ای دربر دارد و سخت گرامی است. وظیفه انقلابیون ایران مطالعه سنن انقلابی این نهضتها و احیای آنها است.

کمونیستها که در امر انقلاب ایران، در امر تجهیز توده ها و تسلیح آنها و رهبری میدانهای نبرد نقش شایسته ای ایفا کرده بودند، در نهضت جنگل نیز سهم بزرگی داشتند.

در تزه های مصوب دومین کنگره حزب کمونیست ایران (۱۳۰۶) درباره این نهضت های دموکراتیک مسلح چنین گفته می شود: «همه شورشها و انقلابات از طرف رژیم مستبد با قساوت و بی رحمی بی

نظیری خفه گردید. انقلابیون و شورشیانی که زنده به دست آمدند با هزار گونه شکنجه و عذاب مقتول و معدوم گردیدند (گیلان). در آنجائاتی که برای خفه کردن انقلابات اقتدار رضاخان کافی نبود قوای تکنیکی انگلیس (طیاره، اتومبیل، بارکش و غیره) به امدادش می رسید (خراسان).»

در تزه های مذکور باز چنین گفته می شود: «درس و تجربه سیاسی که از مساله کودتای رضاخان گرفته می شود عبارت از آنست که این کودتا و مخصوصا رژیم سیاسی که بعد از آن برقرار گردیده هر تصور واهی را راجع به امکان یک ترقی صلح آمیز مبارزه طبقاتی در ایران برطرف نموده است.»

به عقیده کنگره حزب کمونیست ایران: «این قلع و قمع ها و قصابیها بایستی آخرین اشتباهات را راجع به امکان ترقی صلح آمیز مبارزه طبقاتی در ایران محو نماید. مملکت بطور واضح و آشکار بر دو اردو تقسیم شده و ظهور جنگ داخلی سخت و بی رحمانه ای بین این دو دسته یک امری است که وقوع آن در یک آتیه دور و یا نزدیکی حتمی می باشد.» «حزب کمونیست ایران کلیه افراد انقلابی قشون حالیه را دعوت می نماید که بیرق شورش و انقلاب را بلند کرده اسلحه و معلومات نظامی خود را بر ضد استثمارکنندگان ملت بکار برند.» «فقط آن انقلاب ملی که بتواند به اصول سلطنت بازی خاتمه دهد، می تواند توده زحمتکش ایران را در شاهراه آزادی و استقلال داخل نماید.» یکی از وظایف جمهوری انقلابی ایران عبارتست از «وضع قوانین برای کارگران و حفظ حقوق آنها و مسلح کردن تشکیلات انقلابی کارگران و دهاقین و صنعت گران.»

پس روشن است که کنگره دوم حزب کمونیست ایران در تعقیب سیاست سابق خود خلق ایران را به راه قهرآمیز انقلاب رهبری می کرد.

کنگره دوم آخرین کنگره و بلکه آخرین رهبری مرکزی کمونیستی در سالهای پیش از جنگ دوم جهانی در ایران بود. هسته جدید رهبری که بعد از تلاشی سازمان حزب کمونیست به وجود آمد اگر چه فعالیت پرثمری در زمینه تربیت کادر انجام داد، به ایجاد یک سازمان متمرکز و نسبتا وسیعی نائل نیامد. از این جهت تصمیمات کنگره دوم در مورد برنامه و خط مشی کمونیستهای ایران، آخرین تصمیمات حزب کمونیست ایران پیش از جنگ دوم جهانی به شمار می آید و بنابراین بطور قطع می توان گفت که سنت بی رقیب حزب کمونیست ایران در

دوران پیش از جنگ دوم جهانی عبارتست از رهبری خلق به راه قهرآمیز انقلاب. ... نترسیم از اینکه ما را به دگماتیسم و آوانتوریسم متهم گردانند و پراکندگی و ناتوانی کنونی و موقتی نیروهای ملی و دموکراتیک را وسیله پوزخند بر راه قهرآمیز سازند. بدون تردید قدم گذاشتن و پیشروی سازمانهای انقلابی در راه قهرآمیز یکی از عوامل مهم رفع پراکندگی و ناتوانی کنونی نیروهای ملی و دموکراتیک خواهد بود ... راه قهرآمیز انقلاب راه نزدیکی به توده ها، تجهیز آنها و اتحاد همه نیروها در جبهه واحد است.»

اسفند ۱۳۴۴

- ۱- «انقلاب ایران» نوشته ادوارد براون ترجمه پژوه صفحه ۱۹۵
- ۲- همان کتاب ص ۱۹۷
- ۳- «تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت ایران» سید حسن تقی زاده ص ۵۶
- ۴- همانجا ص ۴۰
- ۵- «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت» نوشته دکتر فریدون آدمیت، ص ۲۸۶
- ۶- همان کتاب ص ۲۱۷
- ۷- همان کتاب ص ۲۱۷
- ۸- همان کتاب ص ۲۸۹
- ۹- همان کتاب ص ۳۲۰
- ۱۰- «تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان» احمد کسروی ص ۳۴
- ۱۱- «قیام آذربایجان و ستارخان» نوشته اسماعیل امیرخیزی ص ۲۱

## "قهر انقلابی و کینه طبقاتی

### را تبلیغ کنیم!

... آنها با اندرزهای زهر آگین خود تحت این عنوان که «احساسات و جملات آتشین را باید کنار گذاشت و عاقلانه به چاره جویی پرداخت» می خواهند انقلابی های ایران را دچار شک و تردید نمایند و به این ترتیب کنج نشینی، عدم تحرك و منفی بافی خود را زیر پرده «چاره جوئی عاقلانه» و «در نظر گرفتن همه جوانب و شرایط» مستور سازند. چاره جویی آنها نه دارای جهت مشخص است و نه بالاخره نتیجه مشخصی را به مردم می دهد. در حقیقت با راهنمایی آنها به این نتیجه می رسیم که باید «هم سر گاو را برید و هم کوزه را شکست» یا بهتر بگوئیم اصلا هیچ کار نکرد. پر واضح است که داد و فریاد «عاقل بودن» به منظور اینست که آخر سر بگویند هنوز نمی دانیم چه باید کرد. چنین موضع گیری و چنین شیوه ای در تبلیغات، خاص رویزونیستهاست و از نظر یک سازمان انقلابی مردود است.



### در جنبش جهانی... بقیه از صفحه آخر

نمی پردازد. این عمل تنها می تواند به تخفیف و یا فائق آمدن بر بحران کنونی و انداختن بار آن بردوش آینده، که بحرانی عمیق تر و روبنده تر خواهد بود، بیانجامد. در آن موقع ما پیش بینی کردیم که مدیریت این بحران عظیم، گرایش به ایجاد ورشکسته شدن کشورها و بروز عدم ثبات در روابط اجتماعی در بالاترین سطح دارد. طی این مدت در برخی از کشورهای اتحادیه ی اروپا خطر شدید ورشکسته گی ظاهر شده است. در این چارچوب، "روزنامه فرانکفورتر آلمانیه" ۱۱ مه ۲۰۱۰ "وضعیت اضطراری از نظر تاریخی غیر عادی، که می تواند اثراتی بسیار مخرب در ثبات منطقه ی یورو داشته باشد" را مطرح کرد. بنابه اظهارات این سخن گوی انحصارات سرمایه، "بحران یورو و خطرات ناشی از آن... بحران مالی جهانی را در تاریکی قرار می دهد: دیگر صحبت از جلوگیری از ورشکسته گی بانکها نیست، بلکه دولتهاست."

روشن است که به اصطلاح "بحران یورو" نوع جدیدی از بحران اقتصادی و بحران مالی جهانی است. این وضعیت را باید بعنوان بحران مدیریت جهانی توضیح داده شود. این طبعاً شروع وضعیت کلی را عوض می کند و ما بدین منظور باید از نظر تاکتیکی آماده گی به وجود بیآوریم.

**پرچم سرخ: آیا چتر حفاظتی جدید ۷۵۰ میلیارد یورونی خطر ورشکسته گیهای کشوری را دفع نکرده است؟**

**استفن انگل:** به هیچ وجه! وقتی که آنها ادعا می کنند که ورشکسته گی قریب الوقوع کشوری تنها در یونان اتفاق افتاده است، این همانند داستانی از "هزار و یک شب" است. در واقع مقروضی یونان به ۲۷۳ میلیارد یورو می رسد. این ۱۴.۱٪ بدهی ۶۹.۸ هزار میلیارد یورونی اتحادیه ی اروپا می باشد<sup>(۱)</sup>. افسانه ای که مردم یونان گویا در ورای امکاناتشان زیسته اند، با تکرار مکرر آن و یا با اضافه کردن داستانهای دهشت آفرین و تبلیغات افترا نثری زشت توسط روزنامه "بیلد"، واقعی تر نمی شود. این واقعیتی است که در سالهای اخیر اقتصاد یونان به طور منظمی توسط مونوپولهای بین المللی خریداری شده و به سطح سفته بازی تنزل داده شده است. دولت یونان مجبور شده است تا به میزان زیادی سلاح بخرد تا وظایف اش را در ناتو انجام دهد. در یونان ما با سیاست مالی ناموفق و زیاده روانه ی دولتی روبه رو نیستیم. غارت نوع استعمار نوین

با هم رابطه ای ناگسستنی دارند و این سه مسئله را باید در ارتباطشان با یکدیگر تعیین کنیم و اگر بخواهیم مانند نویسندگان «مردم» و «دنیا» آنها را از یکدیگر تفکیک نمائیم ناچار به نتایجی نادرست می رسیم که جز به معنای گول زدن مردم و خیانت به منافع آنان نیست.

اگر راه انقلاب معلوم باشد آنگاه تبلیغات يك سازمان انقلابی نیز باید در جهت آن راه و برای تدارك آن باشد. در این مورد مساله تشدید احساسات ضد رژیم، به وجود آوردن شور انقلابی در بین مردم، از بین بردن سردرگمی و حالت شك و تردید، مبارزه با هر گونه خوش بینی نسبت به رژیم، مبارزه با پربها دادن به رفرها و دادن «جنبه مثبت عینی» به آن در همین جهت است. برای خود کمونیستها و همه انقلابیون نیز در این زمینه باید ماهیت طبقاتی رژیم را هر چه برجسته تر نمود و ضرورت راه قهرآمیز را هر چه روشنتر ساخت تا سختی مبارزه هر چه روشنتر نمایان گردد و ماهیت خشن و قهرآمیز مبارزه ای که در پیش است و در تناسب با بیرحمی ماهوی دشمن است هر چه عیان تر شود.

در چنین مبارزه ای باید صفوف کمونیستها و انقلابیون خالی از هر گونه تزلزل و تردید باشد. شك در ماهیت چنین مبارزه ای به معنای ضعف و خلل در صفوف ماست.

تشدید حس کینه طبقاتی جای مهمی را در کار تبلیغاتی و در کار خودسازی انقلابی می گیرد. برای ما کمونیستها کین و نفرت به دشمن يك صفت خوب انقلابی است. ما می دانیم که دشمن ما در مبارزه مرگ و زندگی در برابر ما قرار گرفته است. او به ما کینه سببانه دارد و ما نیز احساس جوابگویی آن کینه را در سینه خود داریم. این احساس دشمنی طبقاتی که تا اعماق رگ و ریشه ما نفوذ کرده است ما را در مبارزه مصمم تر و اراده را به پیروزی هر چه قاطع تر می سازد. تقویت چنین حسی وظیفه يك انقلابی خوب و يك سازمان انقلابیست. " ۱۳۴۵

سازمان انقلابی کمونیستها باید تبلیغات خود را نه تنها به نمایاندن راه انقلاب بطور مشخص مصروف دارد بلکه در عین حال باید در به وجود آوردن روحیه انقلابی بخاطر عملی ساختن آن کوشش نماید و همچنین بسته بودن راههایی را که دشمن به طرق گوناگون سعی در تحمیل آنها به مردم می کند روشن سازد. به ویژه در شرایطی که دشمن نقاب اصلاحات به چهره می زند احتمال نرم شدن مردم و متزلزل شدن برخی انقلابیون بسیار است. چه بسا کسانی که فکر کنند شاید از این راه هم میهن ما به سامانی رسد و شاید واقعا «شاه در حال عقب نشینی است» و امیدوار شوند که بالاخره این عقب نشینی ها به آنجا رسد که بتوانیم در شرایط «دموکراتیک» و «بدون خون ریزی» حکومت مردم را برقرار سازیم. در چنین حالتیست که باید ماهیت خونخوار رژیم را هر چه عریان تر و هر چه خشن تر روشن ساخت. باید مرتب به مردم گفت و ثابت کرد که مبارزه با این دشمن بر سر هستی و نیستی است. با او کنار نمی شود آمد. معامله نمی توان کرد. چانه نمی توان زد. باید روشن ساخت که اگر او فرصت به دست بیاورد تو را نابود خواهد کرد و وظیفه توست که در صورت داشتن فرصت او را نابود سازی.

درستی چنین شیوه ای روشن است. زیرا ماهیت طبقاتی حکومت موجود به او خصلت کثیف ترین، مرتجع ترین، بی رحم ترین و خشن ترین نوع حکومت را می دهد. این نتیجه جبری آن ماهیت طبقاتی است. او مجبور است قهرآمیز باشد. او مجبور است علیه مردم باشد. او ماهیتاً در پی منافع خویش به هر قیمتی که باشد هست. این ماهیت و خصلت این حکومت است. حال اگر اینجا و آنجا به اقتضای مصالح خود دست به عملیات فریبنده زند دلیل بر تغییر این ماهیت نیست و ما نیز نباید برای مردم طوری وانمود کنیم که گویی با عملیات جدید راه بر انداختن وی نه از طریق قهرآمیز که جواب گوی ماهیتش است بلکه از راهی دیگر امکان پذیر می گردد و تازه اینرا هم مثل رویزیونیستها با هزار اما و اگر و شاید تا آنجا که ممکنست مبهم و ناروشن گردانیم. نه! برعکس ما باید هر چه روشنتر سازیم که مبارزه با این دشمن بر سر مرگ و زندگی است و جز از يك راه معین نابودی قطعی او و درهم شکستن وسیله حکومت او یعنی ارتش و دستگاه اداری امکان برقراری حکومت خلق وجود ندارد. یعنی در حقیقت ماهیت طبقاتی حکومت موجود، مرحله انقلاب و راه انقلاب





▶ در این کشور کوچک سرمایه داری توسط مونوپولهای بین المللی عامل ورشکسته گی آن می باشد. "چترحفاظتی" جدید که توسط اتحادیه ی اروپا و صندوق بین المللی پول درمقابل با درمانده گی دولتهای اروپائی برپا شده تنها ظاهراً به یونان ارتباط می یابد.

کلا باید این آگاهی را داشت که بحران مدیریت جهانی با سفته بازی تقویت می شود و بدین ترتیب به ایجاد حبابهای جدید سفته ای امکان می دهد که با فوران کوچک ترین پرداختها می توانند بترکند. این عکس عملهای زنجیره ای قریب الوقوع، که نظام جهانی امپریالیستی را فوق العاده حساس کرده است به علت روابط و وابسته گیهای درونی جهانی، جریان مالی را شدیداً آسیب پذیر ساخته، ضرورت اتخاذ تدبیرجدید رهائی ازبحران را به صورتی فوق العاده پیش کشیده است. هر گرد هم آئی سران سرمایه درمورد بحران سریعاً به گرد هم آئی دیگر می انجامد، و یورو هم چنان درحال تنزل سریع است. وضعیت مالی بین المللی همانند میدان مین گذاری شده ای است که حکومتها و مونوپولها در آن باید حرکت کنند.

**پرچم سرخ: نتایج بحران جدید مدیریتی جهت ممانعت از ورشکسته گی دولتها در اتحادیه اروپا و سقوط یورو چه خواهد شد؟**

**استفن انگل:** مهم ترین نتیجه ی این بحران مدیریتی بین المللی این است که این بحران ظاهراً دراروپا تا به حال کم و بیش پایان یافته، و سیاستهای به اصطلاح ثبات دهی به وضع مالی دولتها جای گزین شده است. اما درواقع این به غایت خطرناک است، چون که اقتصادجهانی و بحران مالی هنوز پایان نیافته و اکنون حتا بدترین فاکتور ها برای بهبود اقتصادی اضافه شده اند. انداختن جدی بار سنگین بحران بردوش طبقه ی کارگرو توده های وسیع، نقطه مرکزی درسیاستهای دولتی درکشورهای اروپائی خواهدشد. این بدان معناست که یک تغییر درتاکتیکها به تشدید تضادهای طبقاتی کمک خواهد کرد.

**پرچم سرخ: این تغییرتاکتیک که درسطح اتحادیه اروپا مورد توافق قرار گرفته، خطر بزرگی را در آن چه که "صلح طبقاتی" نامیده می شود، باعث نمی گردد؟**

**استفن انگل:** دراین مدت معلوم شد که کارمندان بخش عمومی در رومانی با کسر ۲۵٪ از حقوقشان و بازنشسته ها و بی کاران با کسر ۱۵٪ روبه رو خواهندشد. تغییرات مشابهی در پرتغال و اسپانیا به تصویب رسیده است که توسط دولت جدید، درلندن

بودکه بعداز انتخابات، کمک به مونوپولها در نقشه ی "مالیتهای کم تر" خود را پنهان می سازد، یا نرخ ثابت درامور بهداشتی از انظار مردم دور نگهداشته می شود. بحران سیاسی راكد و نهان به طور قابل ملاحظه ای شدت یافته است.

**پرچم سرخ: دولت فدرال و نهادهای اقتصادی مختلف بورژوائی به اتفاق آراء پیش بینی می کنند که درسال ۲۰۱۱ اقتصاد رو به بهبودی خواهدگذاشت. نظر شما چیست؟**

**استفن انگل:** عمیق ترین آفت دراقتصادجهانی و بحران مالی راه را به ایستائی باز کرده است، و اقتصاد کلاً حالت رکودی به خودگرفته است. اما این بدان معنا نیست که بربحران فائق شده اند! درآلمان، تولید ناخالص ملی در ۴ ماهه ی اول سال ۲۰۱۰ تنها با ۰.۲٪ افزایش، منادی تجدیدحیات اقتصادی دربارشده است.<sup>(۴)</sup> درعین حال، تولیدات صنعتی درسال ۲۰۰۹ ۹.۱۷٪ نسبت به سال ۲۰۰۸ افت کرده است.<sup>(۵)</sup> بانرخ رشد کم اقتصاد تا به حال، سالها طول خواهدکشید تا اقتصاد به سطح قبل از بحران برسد. ادامه ضعف اقتصادی کنونی درکشور به صورت ناچیزی توسط افزایش صادرات ناشی از ارزان شدن یورو دربازارجهانی انحصارات پنهان مانده است **پرچم سرخ: تا به حال مونوپولها و دولت موفق شده اند که جلو بی کاری انبوه کارگران و کارمندان را بگیرند، علارغم این که تولید به میزان بالائی افت کرده است. باوجوداین، این احساس به انسان دست می دهد که نارضایتی در کارخانه ها درحال افزایش است.**

**استفن انگل:** از طریق کار کوتاه مدت، کم کردن کار اضافه کاری و فسخ قراردادهای بسیاری از کارخانه ها در مورد افزایش ساعات کارتا بیش از ۳۵ ساعت در هفته، آنها موفق شدند تا از بی کاری ۱،۲ میلیون نفر ممانعت به عمل آورند. درسال ۲۰۰۹ پرداخت ساعات کارهفته گی درصنایع به ۳۶.۷ ساعت تقلیل یافت. این باعث رشد خیلی کم نسبت به نرخ بیکاری در مقایسه با کلیه بحرانهای اقتصادی شد که توده ها را نسبت به مدیریت بحران دولت درمهار نگهدارد. باوجود این نباید فراموش کنیم که اقدامات فوق دربهترین حالت اگر نیروی کار دریک سال ونیم اخیر به کار کوتاه مدت کشانده شده اند، که سوراخ بزرگی را در بودجه ی خانواده ایجاد کرده اند، اما می تواند بطور موقت مورد قبول کارگران قرارگیرد و برای طولانی مدت هیچ خانواده کارگری نمی تواند روی آن حساب باز کند. ▶

اعلام گشت. دراسپانیا اتحادیه ها مهلتی را که به دولت داده بودند لغو کرده و اعتصاب عمومی دربخش دولتی در دوم ژوئن را اعلام نمودند. دریونان مقاومت فعال مردمی ادامه یافته و دامنه اش را حفظ کرده است. در رومانی بازنشسته ها شروع به اعتراض علیه کسر افسارگسیخته حقوقهای بازنشستگی کرده اند. علاوه بر شورش مردم دریونان، وضعیت تایلند که شبیه قیام است و شورش مسلحانه در قرقیزستان قابل توجه اند. این نشان می دهد که برپایه ی توسعه اقتصادی دراماتیک، به هم ریزی وضعیت سیاسی هم امکان پذیراست و می توان انتظارداشت که بیشتراوقات به وقوع بپیوندند.

بلافاصله بعداز انتخابات محلی دراستان راین وستفالی شمالی، بحثهایی درمورد انتقاد از "سیاستهای تردیدآمیز صدراعظم مرکل" شروع شد: کوخ سیاست مدار حزب دموکرات مسیحی نقش مطلوب خود دربه هیجان آوردن مردم خوب بازی کرد. او درخواست بالابردن مالیاتها و تخریب شرایط زنده گی درابعادی موثر به ویژه درمورد کودکان، جوانان و خانواده ها - و ازجمله حذف "تضمین مواظبت روزانه از کودکان زیر ۳ سال" و هم چنین حذف سهم ۱۰٪ بودجه آموزش و پرورش و تحقیقات را مطرح نمود.<sup>(۶)</sup> همردیفهای موتلف او در حزب دموکرات مسیحی و حزب دموکراتیک آزاد FDP دربرلین با عجله از آماده ساختن افکار عمومی برای پائین آوردن شدید درآمد ها و بالابردن مالیات درسال ۲۰۱۱ درحد ۲۰ میلیارد یورو را پیش کشیدند. به ویژه درمورد بیمه های اجتماعی، درخارج از راین وستفالی شمالی، و دادن یارانه به معدنچیان را زیر سؤال بردند.

با طرح تغییر تاکتیکها، سیاستمداران حاکم با درخواست انحصارات سرمایه داری موافقت می کنند. در ۱۸ ژانویه ۲۰۱۰، هم چنین کیتل رئیس انجمن فدرال صنعت آلمان(BDI) هم درخواست کرد: "عصر کمک های اقتصادی مسخره به پایان رسیده است!... به هر کسی که دولت یارانه هائی می دهد، این باعث تداوم بحران می شود... درنتیجه من خواستار گذاری قاطع، اما نرم هستم... خودمان را گول نزنیم: این به معنی پائین آوردن مزایا و درآمدها بطرز دردناکی است."<sup>(۷)</sup>

امالین عمل آن قدرهم ساده نیست. رشدآگاهی توده ها که درنتایج انتخابات راین وستفالی شمالی مشاهده شد، می تواند منجر به شتاب در فروپاشی پایه ی توده ای احزاب بورژوائی با تغییر تاکتیک ها گردد. به همین علت



علاوه، به ویژه درصنایع بزرگ، از کار کوتاه مدت سوء استفاده شده است تا سرعت کار را افزایش داده و مزدهای واقعی را کم کنند. هم اکنون در سال ۲۰۰۹ کارگران صنایع تجاری به طور متوسط ۴٪ از مزد های واقعی خود را از دست دادند. این طی دهها سال اتفاق نیافتاده بود! باتوجه به این واقعیت، هیچ کارگری اطمینان ندارد که کار خودش را حفظ کند. تمام این شرایط در مراکز صنعتی نارضایتی آفرینند.

پرچم سرخ: تا به حال مونوپولها و دولت موفق شده اند که جلو بی کاری انبوه کارگران و کارمندان را بگیرند، علارغم این که تولید به میزان بالائی افت کرده است. باوجود این، این احساس به انسان دست می دهد که نارضایتی در کارخانه ها در حال افزایش است.

**پرچم سرخ: نتایج انتخابات استانی راین و استفالی شمالی باتوجه به این زمینه چه گونه می تواند علیه آن باشند؟**

**استفن انگل:** برای ائتلاف سیاه - زرد (CDU/FDP) در دوسلدورف و برلین نتایج این انتخابات فاجعه بار بوده است. CDU ۱۰۱۴۷۷۰ رای درمقایسه با انتخابات ایالتی سال ۲۰۰۵ از دست داد. این مثل حزب سوسیال دموکرات بود که با ۲۰٪ آراء انتخاب شد. FDP ۸۷۲۱۱۷ رای از دست داد که درمقایسه با انتخابات فدرال انجام گرفته حدود ۸ ماه پیش تنها با رای ۳۰۹٪ آراء انتخاباتی، انتخاب شد. "ائتلاف ایده آل" انجمنهای کارمندی شدیداً توییح شدند.

هورا کشی SPD در شب قبل از انتخابات نیز در واقع اثری منفی در انتخابات راین و استفالی شمالی داشت. این حزب نیز ۳۸۳۴۵۲ رای دیگر درمقایسه با نتایج فاجعه بار ۲۰۰۵ از دست داد، که باعث شد شرویدر رهبر سابق SPD استعفا بدهد. حداکثر تنها نیمی از مشمولین رای دهنده به سه حزب فوق و حزب سبزها رای دادند<sup>(۱)</sup>. تعداد شرکت کننده گان در رای گیری نیز از ۶۳٪ به ۵۹٪ تنزل یافت. روند جدائی توده ها از احزاب بورژوائی، پارلمانتاریسم بورژوائی و نهادهای بورژوائی ادامه می یابد.

تحمل توده ها نسبت به دولت نیز به طور واضحی به پایان می رسد. این نتیجه ی اصلی انتخابات این سرزمین است. گرایش به چپ ادامه می یابد. تبلیغات ضدکمونیستی متکی بر بحثهای اجباری در مورد "افراطیون چپ" دیگر اثربخش نیست. برعکس، این تبلیغات باعث دادن رای به سازمان منطقه

ای حزب چپ گردید، که به مثابه "چپ" به آن برخورد می شد! این حزب با ۶٪ آراء برای اولین بار وارد پارلمان ایالتی شد.<sup>(۸)</sup> پیشنهادات انتقادی حزب مارکسیست - لنینیست آلمان بدون شک در این پیروزی نقش داشت. سبزه ها نیز با ظاهری چپ و مخالف با نیروگاههای اتمی و ذغال سنگی و با شعار "طرح سبز برای آینده"، از جریان چرخش به چپ سودبردند. یدک کشی احزاب بورژوائی در مورد ائتلافات ممکن، نشان دهنده ی مسائل بزرگی است که احزاب بورژوائی در مقابل از دست دهی پایه در میان توده ها، با آنها مواجه اند. مهم نیست که شما چه گونه به آن نگاه کنید - دولت باثبات، دیگر وجود نخواهد داشت! حتا ائتلاف بزرگ با اکثریتی بزرگ در پارلمان کشوری تنها به رشد بحران در احزاب بورژوائی در صحنه منتهی شده و بیش از همه آنها را به تقلا ی انتحاری در درون حزب سوسیال دموکرات خواهدکشاند.

**پرچم سرخ: MLPD در منطقه ی راین و استفالی شمالی فراخوانی به حمایت انتقادی از حزب چپ داد. آیا این در توافق با حزب چپ بود؟**

**استفن انگل:** طبعاً نه. ام ال پ د در این انتخابات استانی شرکت نکرد به دلیل این که می خواست نیروهایش را متمرکز بکند. باوجود این، موافق با نادانی غیرسیاسی کردن در چنین انتخاباتی نیست. در برنامه ی حزب چپ برای انتخابات دولتی تعدادی خواستها مطرح شده بودند که فقط ام ال پ د معمولاً آنها را مطرح می کرد و بخاطر حفظ پایه های خود در میان توده های وسیع مردم روزانه پخش می نمود. از جمله درخواست "نابودباد هارتز ۴" (این قانونی بود که چندسال پیش از تصویب مجلس آلمان گذشت که استنمار بی کاران را پس از پایان دوره بی کاری پرداخت شده، فراهم می نمود - مترجم)، ۳۰ ساعت کار در هفته باپرداخت مزد کامل، مبارزه علیه بالا بردن سن بازنشستگی به ۶۷ سال، تحقق حق سیاسی برای اعتصاب کردن، علیه به کارگرفتن نیروهای مسلح آلمان در خارج از کشور، غیر قانونی کردن کلیه ی سازمانهای فاشیستی و غیره.

البته ما متأسفیم که هیچ گونه توافق رسمی برای انتخابات مابین ما و حزب چپ صورت نگرفت. قبل از انتخابات، رهبری حزب چپ در استان موافق مذاکره با رهبری ام ال پ د در استان نشد. می توان فرض کرد که دلیل این امر آن بود که حزب چپ می خواست امکان ورود به دولت را همراه با SPD و سبزه ها داشته باشد. نزدیکی با ام ال پ د می

تواند مانعی برای یک چنین منظوری باشد. البته برای حزب چپ کاملاً روشن است که خواستهای برنامه انتخاباتی شان که ما از آنها پشتیبانی می کنیم نقشی در یک چنین دولت ائتلافی نخواهد داشت. علی رغم این، آخر هفته پیش، کنگره فدرال حزب چپ شرکت در دولت ایالتی راین شمالی و استفالی را تصویب کرد. بدین ترتیب ام ال پ د به حالتی دوگانه افتاد که از بخش بزرگی از برنامه حزب چپ به جای خود رهبری حزب، دفاع کند. با این وجود، یک حمایت انتقادی انتخاباتی در راین و استفالی شمالی توسط ام ال پ د درست بود، چون که از این طریق ما تاکید کردیم که آماده ی هم کاری با حزب چپ برپایه ی مبارزه مشترک در مورد خواستهای مرکزی مان هستیم.

در عین حال، ما به اعضاء و فعالین حزب چپ در رابطه با وردشان در این دولت، مصرانه هشدار می دهیم. با چنین ورودی آنها مسئول تقویت برنامه بحران انحصارات سرمایه علیه توده های وسیع مردم در پر جمعیت ترین استانها خواهند بود. گرایش چپ بیش از همه در مقاومت فعال علیه انداختن بار بحران بر دوش توده های وسیع مردم، رشد خواهد کرد. حزب چپ باید تصمیم بگیرد که در کدام سمت می خواهد قرار بگیرد. ... ادامه دارد

- ۱- *نورو استات پرس*، ۲۲ آوریل ۲۰۱۰
- ۲- *هامبورگر آفتون بلات*، ۱۱ مه ۲۰۱۰
- ۳- *هانس پیتر کیتل*، *صحبت در فوروم سیاسی روهر در ۱۸ ژانویه ۲۰۱۰*
- ۴- *راینتیشه پست*، ۱۳ مه ۲۰۱۰
- ۵- *آمار OECD*
- ۶- *مدیریت مبارزه انتخاباتی استانی NRW*، ۱۰ مه ۲۰۱۰
- ۷ و ۸- *همانجا*

**بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.**



از هر دری... بقیه از صفحه آخر

است. در همین حال کسربودجه دولت اسپانیا ۲. ۱۱٪ تولید ناخالص داخلی آن کشور است.

اگر بریتانیا هم جزو منطقه یورو بود، این کشور هم ناقص قانون گفته شده به شماری آمد. بدهی آن هم اکنون ۱. ۶۸٪ تولید ناخالص داخلی و کسربودجه آن ۵. ۱۱٪ است.

مقایسه کسربودجه به درصد در منطقه یورو نسبت به تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۹:

آلمان ۳،۳٪، فرانسه ۵،۷٪، ایتالیا ۵،۳٪، هلند ۵،۳٪، اسپانیا ۱۱،۲٪، بلژیک ۶٪، پرتغال ۹،۴٪، یونان ۱۳،۶٪، اسلواکی ۶،۸٪، اسلونی ۵،۵٪، ایرلند ۱۴،۳٪، قبرس ۶،۱٪، مالت ۳،۸٪، اتریش ۳،۴٪، فنلاند ۲. ۲٪، لوکزامبورگ ۰،۷٪، (انگلستان ۵،۱۱٪)

مقایسه میزان بدهی به یورو به درصدی نسبت به تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۹:

آلمان ۷۳،۲٪، فرانسه ۷۷،۶٪، ایتالیا ۱۱۵،۸٪، هلند ۶۰،۹٪، اسپانیا ۵۳،۲٪، بلژیک ۹۶،۷٪، پرتغال ۷۶،۸٪، یونان ۱۱۵،۱٪، اسلواکی ۳۵،۷٪، اسلونی ۹. ۳۵٪، ایرلند ۶۴٪، قبرس ۵۶،۲٪، مالت ۶۹،۱٪، اتریش ۶۶،۵٪، فنلاند ۴۴٪، لوکزامبورگ ۱۴،۵٪، (انگلیس ۶۸،۱٪)

میزان بی کاری در مارس ۲۰۱۰: کمترین اتریش با ۴،۹٪ و بیشترین اسپانیا با ۱۹،۱٪

\* \* \*

## درکشتی ماوی مرمره و کشتیهای هم راه چه گذشت؟

در حالی که دولت صهیونیستی اسرائیل در آبهای بین المللی دست به تروریسم دولتی و تجاوز مسلحانه به کشتی حامل آذوقه به غزه، زد و حنا حاضر نشد به درخواست سازمان ملل در مورد بررسی علل کشتار حداقل ۹ نفر از سرنشینان آن کشتی جواب مثبت بدهد و با اعلام این که خود مستقلاً حادثه را بررسی خواهد کرد، از گردن گذاشتن به درخواست بین المللی امتناع ورزید. امری که نشان می دهد اسرائیل به جنایتی که مرتکب شده آگاه است و حاضر نیست که آن جنایت به طور رسمی افشاء شود. در زیر نظر برخی از شاهدان عینی را که از سرنشینان کشتی

بودند نقل می کنیم - رنجبر

پارالی (فیلمساز برزیلی مقیم سانفرانسیسکو) "حمله غافلگیرانه بود، چون که در نیمه شب، در تاریکی، در آبهای بین المللی اتفاق افتاد. ما می دانستیم تصادمی صورت خواهد گرفت اما نه در آبهای بین المللی. تاکتیک آنها مقدمات این بود که تمام ارتباطات ماهواره ای ما را قطع کردند و سپس حمله را آغاز نمودند. آنچه که من در درجه اول شاهد بودم تیراندازی بود. آنها وارد کشتی شدند و شروع به تیراندازی نمودند.

ما انتظار داشتیم که آنها به منظور ترساندن، به پائین بدن یا هوایی تیراندازی کنند، اما آنها مستقیماً تیراندازی کردند، برخی از آنها سر سرنشینان کشتی را نشانه رفتند. تعداد زیادی کشته شدند - این غیر قابل تصور بود."

## نورمن پچ (نماینده سابق پارلمان آلمان و پروفیسور)

"ما به هیچ وجه خود را برای درگیری آماده نکرده بودیم. ما حتا تصورش را هم نمی کردیم، چون که خوب می دانستیم که ما هرگز در مقابل با سربازانی این چنینی شانس زیادی نخواهیم داشت.

دولت اسرائیل تجاوز را این گونه توجیه می کند که به آنها حمله شد. این کاملاً صورت نگرفت."

**اینکه هونگر (نماینده مجلس آلمان)** "به ما این احساس دست داد که در وسط جنگ هستیم و ما رابه گروگان گرفته اند. هیچ کس سلاحی نداشت."

**آنت گروت (نماینده مجلس آلمان)** ادعای اسرائیلیها دایر بر این که کوماندها در مقام دفاع از خود عمل کردند، مسخره است.

حالتی جنگی بوجود آمد. آنها به تفنگ، نوعی گاز اشک آور و دیگر سلاحها مجهز بودند مثل ۲ و نیم لوله چوبی و ما جمع شده بودیم صحبت از دفاع از خود مسخره است.

افتضاح این بود که ما فقط با حرف می توانستیم با اسرائیلیها بجنگیم. آنها تمام دوربینها، کامپیوترها و تلفونهای همراه ما را ضبط کردند."

**سارا کولیورن (از انگلیس)** "نیروهای اسرائیلی به تعدادی از افراد تیم پزشکی دست بند زدند که برای کمک رسانی به مجروحین فرستاده شده بودند. وضعیت وحشتناکی بود... اگر کسی حرف می زد لوله تفنگ به طرف او نشانه می رفت.

ما علامتی به عبری نوشتیم به معنای SOS جهت کمک به کسانی که در حال مرگ بودند. هانین زوایی عضو پارلمان اسرائیل این علامت را به نوک عقب کشتی برد و

سربازان آنجا به روی او نشانه رفتند. به او فرمان دادند به عقب برگردد."

**هانین زوایی (وزیر، عضو پارلمان اسرائیل)** "ناو اسرائیلی به کشتی آتش گشود، ۵ دقیقه قبل از آن که کوماندها با طناب از هلیکوپتر به روی کشتی بیایند."

این نماینده عرب اسرائیلی گفت نیروهای اسرائیلی حرف او را در مورد کمک رسانی به مجروحین سخت ندیده گرفتند و این مجروحان بعداً مردند."

## ماتیاس گاردل (آکادمیسین سوئدی)

"به سرنشینان اجازه رفتن به مستراح را نمی دادند آنها می بایستی لباسهای خود را کثیف می کردند." گاردل به خصوص وحشتزده شد وقتی که دید به مردی نزدیک به ۶۰ سال که شدیداً مجروح شده بود، گفته شد در عرشه کشتی بماند. ناگهان چشم راست او ترکید و خون فوران کرد و ماده ای چسبناک از آن بیرون افتاد."

در کشتی سوئیا:

**هانینگ مائل (پرفروش ترین داستان کوتاه نویسن سوئد)**

"ما کشتی سیاه لاستیکی ای را دیدیم با کوماندهایی که ماسک زده بودند... آنها به کشتی ما وارد شدند. آنها بسیار خشن بودند... یک مرد مسنی جزو خدمه کشتی بود که کمی یواش حرکت می کرد. آنها به بازویش با تفنگ برقی شلیک کردند که بسیار دردناک است... آنها به فرد دیگری با گلوله پلاستیکی تیراندازی کردند. سربازان به بازرسی کشتی پرداختند و گفتند سلاح پیدا کردند. من ۲۴ شاهد دارم در این مورد. آنها ریش تراش یک بار مصرف مرا برداشتند و چاقوهای آشپزخانه را. هرچه من داشتم، بردند: دوربین، تلفون و حتا جوراب ساق کوتاه مرا" من فکر می کنم که نظامیان اسرائیل مرتکب قتل شدند. اگر آنها می خواستند جلو ما را بگیرند آنها به سکان و پروانه کشتی باید حمله می کردند. اما آنها ترجیح دادند سربازان ماسک دار را برای حمله به ما بفرستند. این انتخاب اسرائیل بود.

**درور فیلر (هنرمند سوئدی متولد اسرائیل)** او گفت که می خواست با یک سر باز اسرائیلی صحبت کند اما کتک خورد.

\* \* \*

**نتانیاهو طی مصاحبه ای گفت: من باید روشن کنم که سربازان اسرائیلی از جانشان شجاعانه دفاع کردند. همچنین من به آن چه که کردند افتخار می کنم.**





آیا این سخنان نشانه ای نیست که از دهان یک بربر پسا مدرن بیرون می آید؟! رنجبر

\* \* \*

## دروغ، دروغ به همراه می آورد و تبلیغات اسرائیلیها

عمر رادوان - ۲ ژوئن ۲۰۱۰

به دنبال حمله کشنده ی اسرائیل به ناوگان کوچک صلح که کمکهای انسانی را به غزه می بردند، به سختی می توان به این نتیجه نرسید که رسانه های انگلیس و دیگر کشورهای غربی نامیدانه به دنبال راهی برای توجیه جنایت اسرائیل می گردند. در بی بی سی و اخبار آسمان (SKY NEWS)، یک توجیه متداول این بود که اسرائیل احساس "انفراد" از جانب جامعه بین المللی، می کند و در شرایط "جنگی" قرار دارد، و لذا احساس می کند که باید اقدامات فوق العاده ای در دفاع از خود انجام دهد. با بزرگ کردن این استدلال، آنها در عرصه ی بیرونی دو موضوع خسته کننده و ساخته گی رami پروراندند: حماس قصد نابودی اسرائیل را دارد و محاصره ی غزه توسط اسرائیل در جواب به حمله های راکتی حماس می باشد.

واقعیت کاملا خلاف این است. اسرائیل در جهان به انفراد نیافتاده است. برعکس و برخلاف سوریه و ایران، (وقبل از ۲۰۰۳، عراق) در خاورمیانه، اسرائیل دچار تحریمهای جامعه بین المللی نشده است. اسرائیل بزرگ ترین کمک گیرنده مالی، سیاسی و نظامی از آمریکا است، شکاف بزرگی بین دولت اوپاما و دولت دست راستی نتانیاهو وجود ندارد و اخیرا اسرائیل به سازمان همکاری و توسعه ی اقتصادی با خوش آمدگویی کشورهای اتحادیه ی اروپا پذیرفته شد. اسرائیل در وضعیتی جنگی نیست. هیچ کدام از کشورهای عرب همجوار اسرائیل تهدیدی نظامی برای موجودیت اسرائیل نیستند و دوکشور از میان آنها - مصر و اردن - رابطه ی دیپلماتیک با دولت یهود دارند؛ مصر در محاصره ی غزه با اسرائیل همکاری می کند.

معمولا گفته می شود که محاصره ی غزه از ژوئن ۲۰۰۷ شروع شد، زمانی که حماس کنترل آن سرزمین را بعد از تلاش جناح رقیب سیاسی الفتح به انجام کودتا، به دست آورد، اما اسرائیل ارسال کالا به مردم غزه را بسیار قبل از این واقعه محدود کرده بود. راکتهایی که از غزه به سوی اسرائیل پرتاب

کند که حاضر به فروش آنها "درسه اندازه" می باشند. این دو توافقنامه مفصلی را امضا کردند که باهم رابطه ی نظامی داشته باشند و این که این توافقنامه مخفی بماند.

این مدارک توسط یک آکادمیسین آمریکا به نام ساشا پولاکوف - سورانسکی کشف شد که در جست و جوی نوشتن کتابی در رابطه با مناسبات بین این دوکشور بود و نشان داد که اسرائیل سلاحهای هسته ای دارد و این علازم سیاست "مبهم" آن در انکار مجهز بودن به این سلاحها.

مقامات اسرائیل تلاش کردند تا بعد از پایان دوره آپارتاید دولت آفریقای جنوبی این مدارک را در اختیار پولاکوف - سورانسکی نگذارد، چون که برملا شدن آنها مشکلاتی و از جمله در رابطه با مذاکرات عدم گسترش سلاحهای هسته ای در نیویورک که مشخصا در مورد خاورمیانه تمرکز داشت، به وجود

خواهد آورد. این واقعیات تلاش اسرائیل را نشان داد دایر براین که اگر سلاح هسته ای هم داشته باشد، قدرتی "مسئول" است که از آنها به طرز غیرمسئولانه ای استفاده نخواهد کرد، در حالی که کشورهای نظیر ایران چنین نیستند. این اسناد آفریقای جنوبی نشان می دهند که دولت آپارتاید در عرصه ی نظامی مشغول تهیه ی موشکهای پیش

گیری با قدرت ضربه ای زیاد در رابطه با همسایه گانش بود. این سند نشان می دهد که طرفین در ۳۱ مارس ۱۹۷۵ باهم ملاقات کردند. پولاکوف - سورانسکی در کتاب خود که این هفته منتشر شد از متفقین گمنام: توافق مخفی اسرائیل با آفریقای جنوبی نژادپرست صحبت می کند. در آن مذاکرات، مقامات رسمی اسرائیل "پذیرفتند که موشکهای جریکورا که قادر به پرتاب بمب اتمی هستند، از زرادخانه اتمی شان بفرشند. از جمله کسانی که در این دیدار

می شوند تهدیدی برای اسرائیل به حساب نمی آیند تا به آن بهانه محاصره غزه ادامه یابد. اسرائیل حملات کشنده ی فراوانی را به منطقه غزه می کند و راکتها جواب به این حمله ها هستند. این راکتها بسیار ابتدائی و نادقیق می باشند که صدمات جزئی وارد می کنند؛ آنها به ندرت مرگ آور هستند و تنها سلاح "خطیر" ی هستند که در دسترس مردم نامیدی قرار دارند که سالها مورد خشونت اسرائیل بوده اند. در مقابل نابودسازی اسرائیل، حماس چه کرده است؟ حماس به دولت اسرائیل آتش بس کاملی را پیشنهاد داده چنانچه اسرائیل از ساحل شرقی عقب نشینی کرده و به محاصره ی غزه پایان دهد؛ اسرائیل این را نپذیرفت....

\* \* \*

### افشا شد:

## چگونه اسرائیل پیشنهاد فروش سلاح

اتمی به آفریقای جنوبی داد

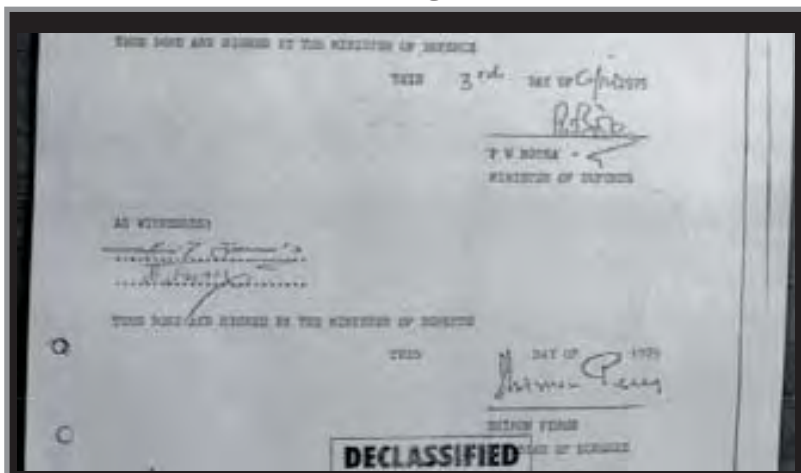
ویژه: مدارک مخفی دوره آپارتاید

اولین دلیل رسمی سلاحهای

هسته ای اسرائیل اند.

کریس مک گریل - واشنگتون - ۲۳ مه ۲۰۱۰  
اسناد مخفی آفریقای جنوبی نشان می دهند که اسرائیل پیشنهاد فروش موشک مجهز به سلاحهای هسته ای را به رژیم تبعیض نژاد داده بود که داشتن سلاحهای هسته ای اسرائیل را ثابت می کند.

صورت جلسه ی "كاملا مخفی" در دیدار بین مقامات ارشد از هر دوکشور در سال ۱۹۷۵ نشان می دهد که پی دابلوی بوتنا وزیر جنگ آفریقای جنوبی از شیمون پرز درخواست این سلاحها را می کند که در آن موقع وزیر جنگ بود و جواب دریافت می



توافق نظامی مخفی امضا شده توسط شیمون پرز، رئیس جمهور کنونی اسرائیل و پی دابلوی بوتنا از آفریقای جنوبی، عکس از گاردین





قدرت بزرگ صاحب نفوذ در این کشور که دارای یک پایگاه نظامی نیز در آن می باشد و قراردادهای متعددی با آن دارد، نسبت به نفوذ آمریکا در منطقه ای که زیر نفوذش می باشد، بدبین بوده و به ساده گی حاضر نخواهد شد که قرقیزستان به کشوری زیر نفوذ آمریکا مبدل گردد. بدین ترتیب تضادهای داخلی توده های مردم با رژیم حاکم در این کشور مورد سوء استفاده ی امپریالیستها برای ایجاد آشوب قرار می گیرد.

گفته می شود "خانه آزادی" درسازماندهی تیراندازی به سوی مردم و تحریک آنان به ویژه در رابطه با قرقیزها و ازبکها دست دارد و تا به حال بنا به گزارشات رسمی بیش از ۲۰۰ نفر در جریان درگیری بین این دو قوم کشته شده اند، درحالی که گزارشات دیگر صحبت از ۱۰ برابر بودن تعداد کشته شده ها دارند(صحبت اخیر خانم اوتون بابوا رئیس جمهور موقت دربخش جنوبی قرقیزستان). به علاوه حدود ۴۰۰ هزار نفر ازبک به ازبکستان فرار کرده اند. بربریسیم امپریالیستی قصد توقف ندارد. توده های جهان باید از این بربریسیم هرچه بیشتر اطلاع یافته، از آن فاصله گرفته و برای شکستن کمر بربرمنشان خود را آماده کنند.

راه دیگری جز این وجود ندارد. رنجبر

هرچه بیشتر مورد استفاده قرار گرفته اند. اسرائیل هم چنین درصدد است تا ذخایر این سلاحها را در انبار ارتش آمریکا در اسرائیل ۵۰٪ افزایش دهد - از ۸۰۰ میلیون دلار به ۱.۲ میلیارد دلار. دولت اوپاما این انبار را که بخشی از اقدامات برای تامین بهتر امنیت اسرائیل است در دسامبر به وجود آورده است. ۶۰۰ میلیون دلار وسایل نظامی آمریکا برای احتیاجات فوری در اسرائیل انبار شده اند. در انبارهای آمریکا در اسرائیل موشک، بمب، سازوبرگ نیروی هوایی زره پوش، هم راه با دیگر وسایل نظامی ذخیره شده اند. این وسایل توسط ارتش اسرائیل مرتباً مورد استفاده قرار گرفته اند... با اجازه آمریکا. این حرکت آمریکا به دو علت صورت گرفته است: بردن وسایل نظامی به جایی که احتمالاً آمریکا در آن متوسل به جنگ شود، و متحدان آمریکا نیاز به این وسایل بیابند.. منابع برجسته نظامی به هارتص گفتند که IDF اهمیت زیادی به این انبارها قائل است؛ در صورت بروز یک درگیری وسیع، زمان زیادی برای تهیه ی تجهیزات هوایی و یدکی آنها لازم می شود - نظیر عملیات جنگی ۱۹۷۳ بین اعراب و اسرائیل.

\* \* \*

شرکت داشتند مسئول نظامی آفریقای جنوبی سرلشکر آر. اف. آرمسترونک بود. او بلافاصله تاکید کرد سود آفریقای جنوبی در این است که این موشکهای جریکو به سلاح هسته ای مجهز باشند....

این معامله به علت بهای گران صورت نگرفت. آفریقای جنوبی احتمالاً خودش بمب را با همکاری اسرائیل ساخت. اما این همکاری در زمینه تکنولوژی نظامی بین آنها رشد کرد و آفریقای جنوبی بخش عمده یک زرد اورانیوم را که اسرائیل نیاز داشت فراهم نمود....

وجود برنامه تولید سلاحهای هسته ای اسرائیل توسط مردخای وانونو در سال ۱۹۸۶ در مصاحبه با ساندی تایمز نیز آشکار شد... اسنادی که دانش جویان ایرانی از سفارت آمریکا در تهران بعد از انقلاب سال ۱۹۷۹ به دست آوردند آشکار کردند که شاه اظهار علاقه کرده بود به درست کردن سلاحهای هسته ای با کمک اسرائیل. اما مدارک آفریقای جنوبی تایید می کنند که اسرائیل در موقعیت ساختن موشکهای جریکو با کلاهک هسته ای می باشد....

\* \* \*

### هاآرتص: اسرائیل درخواست

#### سلاحهای بیشتری از آمریکا می کند

آموس هارل - ۸ ژوئن ۲۰۱۰

نیروی هوایی درجست و جوی بمب JDAM و وسایل ضروری فوری بیشتری است که ارتش آمریکا به آنها مجهز می باشد.

اسرائیل اخیراً درخواستهای جدیدی در مورد خرید وسایل امنیتی داده است. در این تقاضاها از جمله دریافت تجهیزات بمبهای حمله مستقیم برای نیروی هوایی اسرائیل گنجانده شده است...

این درخواستها در دیدار اخیر اهود باراک وزیر دفاع اسرائیل از واشنگتون و مدیرکل این وزارتخانه اودی شانی با مقامات رسمی کنگره مطرح شده اند.

ارجحیت دادن به این لیست ناشی از تهدیدهای امنیتی است که بخش دفاعی اسرائیل معتقد است در سالهای آینده اهمیت خواهد یافت، از جمله بروز جنگ درازمدت، که استفاده از IAF برای حمله به هدفهای متعدد را هم راه با ذخیره کافی وسایل، ممکن می سازد. اسرائیل این بمبها را برای تکمیل ذخیره هرچه بیشتر آنها می خواهد. این بمبها در عملیات اخیر و از جمله در جنوب لبنان در سال ۲۰۰۶ و حمله به غزه در سال ۲۰۰۸

### در قرقیزستان چه می گذرد؟

کشور کوچک قرقیزستان از قربانیان دیگر نظام بربرمنش سرمایه در سطحی جهانی است. امپریالیسم آمریکا که پس از حمله به افغانستان موفق به گرفتن پایگاهی نظامی در ماناس شد تا بتواند با استفاده از آن سازو برگ رسانی نظامی به افغانستان جنگ زده را سازمان دهد، طی مدت ۱۰ سال با ایجاد "خانه آزادی" در این کشور که زیر هدایت سی. آی. ای. اداره می شود و در ماه گذشته ایجاد "مرکز آموزش ضد تروریستی" در اوش نفوذ سیاسی نظامی خود را در این کشور گسترش می دهد و مشغول تدارک برای انجام "انقلاب لاله ای" دوم در این کشور است که بار اول در سال ۲۰۰۵ سازمان داده شد و حکومت عسکر آقایف سرنگون گشته و باکیف بر سر کار آمد.

وجود مسائل قومی، مذهبی و سیاسی، هم راه با فقر شدید مردم (درآمد متوسط مردم ۵ دلار در روز است) و تداوم دیکتاتوری حاکمان زمینه هائی هستند برای تحریکات قومی و انجام "انقلابات رنگی" که مورد استفاده ی جاسوسان آمریکا در این کشور قرار می گیرند. روسیه نیز به عنوان یک



به تارنما های  
اینترنتی حزب  
رنجبران ایران  
مراجعه کنید  
و نظرات خود  
را در آنها  
منعکس کنید!



## از نامه های رسیده

### درباره قهر انقلابی

از زمان آغاز جنبش عمومی مردم بر علیه جمهوری اسلامی در خرداد ماه ۱۳۸۸ مساله چگونگی برخورد با نیروی سرکوبگر دولتی مطرح بوده است. تمام اصلاح طلبان، اپوزیسیون بورژوازی و رسانه‌های امپریالیستی که تا چند روز قبل از آن مردم را تشویق به رای دادن به موسوی می کردند، اینبار آنها را دعوت به راههای مسالمت آمیز، «نافرمانی مدنی» و پرهیز از اعمال قهرآمیز کردند. اینطور وانمود می کردند که خشونت بکار برده شده از طرف

مردم همطراز با خشونت قداره بندان رژیم است.

اما راه مسالمت آمیز یا راه قهرآمیز انقلاب ایران مساله ای امروزی نیست و تنها در ایران نبوده است که چنین مساله‌ای مطرح شده. زمانی که بورژوازی هنوز خصلتی مترقی داشت و در اتحاد با سایر اقشار جامعه بخصوص دهقانان بر علیه فنودالیسم و استبداد قرون وسطائی مبارزه می کرد از کاربرد قهر انقلابی اجتناب نمی کرد. اما شرایط به مرور زمان تغییر کردند. بورژوازی با کسب قدرت دولتی خود به

مانع ترقی جامعه بشری تبدیل گشت و پاسدار مناسبات تولیدی شد که دیگر با سطح رشد نیروهای مولده تناسب نداشتند. از این زمان به بعد نظر متفکران این طبقه نه تنها درباره کاربرد قهر انقلابی توده‌ای تغییر کرد بلکه آنها سعی می کردند توده‌ها را از هر نوع فعالیت سیاسی مستقل کنار بزنند و نقش ایشان را به مشوق و هوادار این یا آن جریان بورژوازی تقلیل دهند، طوری که هر وقت لازم شد برای اعمال فشار به نفع جریان مورد نظرشان فراخوانده شوند و پس از پایان ماجرا به خانه‌هایشان بازگردانده

## در عرصه ی جنبش جهانی کمونیستی

مقاله حاضر نظر رهبر حزب مارکسیست - لنینیست آلمان در مورد وضعیت بحران کنونی نظام جهانی سرمایه داری و تجربه از یک مبارزه ی پارلمانی توسط حزب مارکسیست - لنینیست آلمان در یک استان جمهوری فدرال آلمان است که حاوی آموزشهایی از جمله در مورد به کار بستن تاکتیک پرولتری در وضعیت مشخص یک کشور امپریالیستی است که امکان شرکت در انتخابات برای احزاب در آن وجود دارد. هینت تحریریه

"بحرانی شدید در مدیریت بحران جهانی" مصاحبه با استفن انگل، ۲۱ مه ۲۰۱۰

روزنامه پرچم سرخ: در شروع سال نو (رجوع کنید به "پرچم سرخ": مصاحبه ۲۰ دسامبر ۲۰۰۹) شما سیاستهای دولت و مونوپولها در اقدام به تخفیف دادن بحران را به "رقص در روی آتش فشان" تشبیه کردید. از آن زمان اوضاع چه گونه پیش رفته است؟

استفن انگل: در این فاصله آتش فشان

شروع به بیرون دادن مواد مذاب نموده است. مدیریت بحران جهانی از سال ۲۰۰۸ پول زیادی را مصرف کرده و بار عظیمی را بردوش بودجه ی کشورها نهاده است. در یک ارزیابی جهانی پول مصرف شده به ۲۷ هزار میلیارد دلار آمریکا تا به حال رسیده است. این مبلغ نیمی از تولید ناخالص ملی سالانه ی جهانی است. در بروشور "اقتصاد سیاسی بورژوازی دچار سرگیجه" در مه ۲۰۰۹، ما مدیریت بورژوازی را مورد نقد قرار دادیم که به بررسی ریشه ی فاجعه خاتمانسوز

## از هر دری سخنی!

خلاصه ای از مقالاتی که در زیر می آید جهت دادن عطف توجه خواننده گان عزیز رنجبر به نظرات دیگران است و ضرورتاً این نظرات مواضع رسمی حزب نمی باشند. هینت تحریریه

### بحران اقتصادی منطقه یورو به

روایت آمار:

بی بی سی - جمعه ۷ خرداد ۱۳۸۹ یکی از دلایل بحران پولی در کشورهایی که واحد پولشان یورو است، این است که تقریباً

همه این کشور قوانینی را که خودشان وضع کرده بودند، نقض کرده اند.

طبق معیارهای پذیرفته شده برای همگرایی بین این کشورها به عنوان بخشی از اتحاد اقتصادی و پولی بین آنها، بدهی دولتها نباید از ۶۰٪ تولید ناخالص داخلی آنها در پایان سال مالی بیشتر شود.

به همین ترتیب، کسربودجه سالانه دولت نباید بیش از ۳٪ تولید ناخالص داخلی باشد. با این وجود، همانطور که نمودارها نشان

می دهد، تنها دو کشور از ۱۶ کشور منطقه یورو - یعنی لوکزامبورگ و فنلاند - توانسته اند به دوقانون پای بند بمانند.

به طور کلی یونان بیشتر از دیگران این قوانین را نقض کرده است به طوری که بدهی این کشور ۱۱۵٪ تولید ناخالص داخلی و کسر بودجه آن معادل ۱۳.۶ درصد است.

در میان کشورهای با اقتصاد بزرگتر، ایتالیا است که بدهی آن (برحسب درصد از تولید ناخالص داخلی) حتا بیشتر از یونان

## با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar  
P.O.Box 5910  
Washington DC  
20016  
U.S.A

درس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org  
آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :  
ranjbaran@ranjbaran.org  
آدرس عَرَفه حزب در اینترنت:  
www.ranjbaran.org